

Pazhuheshnameh Matin

Journal of The Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution

Volume 25, Issue 98, Spring 2023

Recent Theological Arguments on Fifth Generation of Revolutionary Theories¹

Mohammad Salar Kasraei²

Abstract

Research Paper

This paper intends to analyze theological arguments in recent years on the fifth generation of revolutionary theories. After the Arab Spring in 2011, given the characteristics of these revolutions, continuous debates took place on how to clarify and analyze these developments. In 1980, Goldstone argued three generations of revolutionary theories, followed by Foren (1993) and Goldstone (2001) who introduced fourth generation of revolutionary theories that unlike third generation, placed more emphasis on revolution as agent. The question of this paper is the emergence of fifth generation of revolutionary theories. Within less than a decade, revolutionary scientists (Allinson, Adams, Laveson, Bayat, Beck, Ritter, Eslim, Donn, ...) have extensively argued revolutions in the past three decades (since 1989) and questioned capacity/incapacity of the fourth generation of revolutionary theories in clarifying and analyzing these revolutions. This paper will review such arguments and analyze the fourth generation of revolutionary theories through a critical analytical method to argue the emergence of the fifth generation of revolutionary theories. Results show that revolutions in the past three decades lacked essential components of the fourth generation of revolutionary theories, in particular, ideology, leadership, and revolutionary organization). Therefore, with the help of works by later revolutionary scientists (particularly Bayat (2017), Loveson (2019), Allinson (2021, 2019), and Adams (2021, 2019)) some characteristics of the new generation of revolutionary theories will be accessible according to which, "revolution" has found a new definition, i.e. "collective protest action, sudden (to some extent), relatively calm, nonviolent, coupled with mass mobilization, by extensive use of cyberspace and social networks, without unified leadership and ideology, along with political overhaul in line with democratization of procedures of governance". The majority of revolutions in the past three decades have taken place against one-party dictatorships (socialist regimes), autocratic dictatorships (despotic single-person regimes in MENA (Middle East and North Africa)). Therefore, despotism has been the cause and ground for revolutions and their consequences have been political (overhaul of political system). Moving away from social revolutions (Skocpol, Foran, Goldstone), and ideological revolutions (Foran, Goldstone), the "new" revolutionary theory is after analyzing a procedure that has caused a political overhaul in despotic regimes.

Keywords: revolution, Arab Spring, social change, political overhaul, fifth generation, fourth generation

1.DOI: 10.22034/MATIN.2023.370075.2111

DOR: 20.1001.1.24236462.1402.25.98.3.5

2. Associate Professor, Department of Sociology, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. E-mail: m.kasraei@ihcs.ac.ir

Received 2021-11-26

Approved: 2022-01-21

نسل پنجم نظریه‌های انقلاب؟

DOI: 10.22034/MATIN.2023.370075.2111

محمد سالار کسرایي^۱

DOR: 20.1001.1.24236462.1402.25.98.3.5

مقاله پژوهشی

چکیده: موضوع این مقاله مجادله‌های کلامی سال‌های اخیر در باب نسل پنجم نظریه‌های انقلاب است. پس از رخداد انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۱ با توجه به ویژگی‌های آن رویدادها، بحث‌های دامنه‌داری بین انقلاب پژوهان در خصوص چگونگی تحلیل و تبیین این رویدادها درگرفته است. گلدستون در سال ۱۹۸۰ سه نسل از تئوری‌های انقلاب را مطرح کرد و پس‌از آن فورن (1993) و گلدستون (2001) نسل چهارم نظریه‌های انقلاب را که برخلاف نسل سومی‌ها بر کارگزار انقلاب تأکید بیشتری داشتند، مطرح کردند. مسئله این مقاله ظهور نسل پنجم نظریه‌های انقلاب است. انقلاب پژوهان (آلینسون، آدامز، لاوسون، بیات، بک، ریتز، اسلیم، دان ...) در طی کمتر از یک دهه گذشته بحث‌های مبسوطی در خصوص رویدادهای سه دهه اخیر (از ۱۹۸۹ تا کنون) و توانایی / ناتوانی نظریه‌های نسل چهارم برای تحلیل و تبیین آن رویدادها طرح کرده‌اند. در این نوشتار با کمک روش تحلیل انتقادی، ضمن طرح مباحث بیان‌شده و نقد نسل چهارم نظریه‌های انقلاب، در خصوص ظهور نسل پنجم بحث خواهد شد. نتایج حاصله از مباحث مطرح‌شده حاکی از آن است که رویدادهای انقلابی سه دهه اخیر فاقد برخی از مؤلفه‌های اساسی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب (به‌طور خاص، وجود ایدئولوژی، رهبری و سازمان انقلابی) بوده‌اند؛ بنابراین به مدد آثار انقلاب پژوهان متأخر [بالأخص بیات (2017)، لاوسون (2019)، آلینسون (2019, 2021) و آدامز (2019, 2021)]، می‌توان به برخی از

۱. دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ایران.

E-mail: m.kasraei@ihcs.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۵

پژوهشنامه متین / سال بیست و پنجم / شماره نود و هشت / بهار ۱۴۰۲ / صص ۱۸۰-۱۳۹

ویژگی‌های نسل جدید نظریه انقلابی دست پیدا کرد که بر اساس آن «انقلاب» واجد تعریف جدیدی شده است «کنش جمعی اعتراضی، ناگهانی (تا حدودی)، نسبتاً آرام، غیر خشونت‌آمیز، همراه با بسیج توده‌ای، با بهره‌گیری گسترده از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، فاقد رهبری واحد و ایدئولوژی، همراه با دگرگونی سیاسی در راستای دموکراتیزه کردن فرآیندهای حکومت‌گری». اکثر انقلاب‌های سه دهه اخیر علیه دیکتاتوری‌های حزب سالار (رژیم‌های سوسیالیستی) یا فرد سالار (رژیم‌های استبدادی فرد محور در شمال آفریقا و خاورمیانه) رخ داده‌اند؛ بنابراین بستر و زمینه انقلاب‌ها (استبداد) و پیامدهای آن‌ها سیاسی بوده است (دگرگونی نظام سیاسی). نظریه انقلاب «جدید» با فاصله گرفتن از انقلاب‌های اجتماعی (اسکاجپول، فورن، گلدستون) و انقلاب‌های ایدئولوژی محور (فورن، گلدستون) در پی تحلیل فرآیندی است که منجر به دگرگونی سیاسی در کشورهای استبدادی شده است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، انقلاب‌های عربی، دگرگونی اجتماعی، دگرگونی سیاسی، نسل پنجم، نسل چهارم.

مقدمه و مسئله

در یک تعریف ساده، انقلاب‌ها را می‌توان نوعی سازمان‌دهی مجدد زندگی روزمره تعریف کرد که در پی ایجاد تغییرات دائمی به جای تغییرات موقت در بافت روابط اجتماعی هستند. بدین ترتیب انقلاب‌ها از چندین بعد به‌طور همزمان رخ می‌دهند؛ انقلابی نمادین که به دنبال از بین بردن استعاره‌های پیش از انقلاب به‌منظور بازسازی اشکال نظم جدید از نظم نمادین است؛ انقلابی سیاسی که هدف آن سرنگونی رژیم پیشین و بازسازی سیستم حکمرانی است؛ و انقلابی اقتصادی که قصد دارد روابط تولید، ارزش و مبادله را از نو بسازد. از این منظر انقلاب یک بسیج جمعی است که سعی دارد رژیم موجود را به‌منظور تغییر روابط سیاسی، اقتصادی و نمادین به‌گونه‌ای سریع و قهرآمیز سرنگون نماید (Lawson, 2019). درعین حال، به این امر واقفیم که تعاریف انقلاب گوناگون و متفاوت هستند؛ اما اغلب نویسندگان بر سه ویژگی در تعریف انقلاب‌ها تأکید داشته‌اند؛ دگرگونی‌های سریع، درگیر کردن/شدن توده‌های مردم در پروسه انقلاب و کنش خشونت‌آمیز از پایین. اگر همان‌گونه که بسیاری از انقلاب پژوهان

اشاره کرده‌اند، انقلاب را پدیده‌ای مرتبط با تحولات دوران مدرن قلمداد کنیم، نمونه‌های مهم این رویداد از قرن هفدهم تا عصر حاضر عبارتند از: انگلستان ۱۶۴۸-۱۶۸۸، آمریکا ۱۷۷۶، فرانسه ۱۷۸۹، روسیه ۱۹۱۷، چین ۱۹۴۹، کوبا ۱۹۵۹، ایران و نیکاراگوآ ۱۹۷۹، اروپای شرقی و شوروی ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، انقلاب‌های رنگی دهه ۱۹۹۰، بهار عربی ۱۹۱۱.

مفهوم انقلاب و عمل انقلابی‌گری (کنش انقلابی) در طی چهار قرن گذشته و در حوادث انقلابی به کرات بازسازی شده‌اند؛ بنابراین مفهوم انقلاب، مفهومی مجرد و مطلق نیست که بیرون از تاریخ ساخته شده باشد، بلکه در طی تاریخ گذشته ساخته و بازسازی شده است. نظریه‌های انقلاب نیز در طی تاریخ توسط نظریه‌پردازان و با توجه به وقایع و رویدادهای کشورهای مختلف و نیز در سطوح و حوزه‌های مختلف معرفت‌شناسی به رشته تحریر درآمده‌اند؛ بنابراین در طی زمان نوعی انباشت دانش در زمینه مطالعات انقلاب صورت گرفته است و این روند همچنان ادامه دارد. در عین حال نظریه‌های انقلاب در طی زمان با توجه به حوادث و رویدادهایی که غالباً در نقاط مختلف جهان اتفاق می‌افتد، مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته، ساخته و بازسازی می‌شوند. با این رویکرد، به نظریه‌های پیشین در باب انقلاب به‌عنوان سرمایه نگاه می‌شود، سرمایه‌ای که زمینه‌های لازم را برای طرح نظریه‌های جدید فراهم می‌کند. تحقیقات انجام‌شده در خصوص انقلاب‌ها، اغلب محصول نوعی تقسیم‌کار غیررسمی بین نظریه‌پردازان / سازان، اصحاب علوم اجتماعی، داستان‌سرایان و روایت‌پردازان و مورخان - که البته گاهی همپوشانی‌هایی هم در کارهای آن‌ها وجود دارد - هستند.

در پاسخ به اینکه چرا انقلاب‌ها مهم هستند می‌توان سه دلیل را ارائه کرد؛ یکم، به دلیل فرآیندهای ماهوی و حقیقی که نقش مهمی در شکل دادن به جهان مدرن داشته‌اند. دوم، به‌عنوان مقوله‌های تحلیلی که با دیگر فرآیندهای دگرگونی اجتماعی همپوشانی دارد (البته نه اینکه کاملاً یکی باشد)، سوم به‌عنوان پروژه‌های هنجاری که بسیاری از مردم برای و یا علیه آن مبارزه کرده و در این راه جان‌باخته‌اند. در اغلب مطالعات علمی اجتماعی در خصوص انقلاب، از تاریخ برای ارزیابی و تصحیح و پالایش مدعاها استفاده شده است. این در حالی است که بسیاری از تحقیقات مهم درباره انقلاب‌ها را تاریخ‌پژوهان انجام داده‌اند (Palmer, 1959, 1954; Rudé, 1964; Brinton, 1938; Moore, 1966; Bailyn,)

1967; Hill, 1975; Furet, 1999, 1981; James, 2001; Dubois, 2004; Sewell, 2005; Adelman, 2006; Ferrer, 2012). اما این نکته ضروری است که همه انقلاب‌ها منفرد و تکین هستند؛ زیرا حوادثی که باعث به وجود آمدن یک انقلاب می‌شود تکرارپذیر نیستند و زمینه‌های آن انقلاب‌ها متفاوت است؛ اما نظریه‌ها تلاش می‌کنند تا بر اساس همسانی‌ها و مشابهت‌ها نوعی نظم را در پس رویدادها شناسایی و منطبق حاکم بر این وقایع را کشف نمایند (Lawson, 2019, p. 9).

گرچه ممکن است اساس کنش‌های جمعی اعتراضی بر ناخشنودی و نارضایتی از وضع موجود استوار باشد؛ اما همان‌گونه که جیمز اسکات بیان می‌دارد انقلاب‌ها اتوپیاها هستند که همزمان، هم فراوانی مادی^۱ و هم تحقق ایدئولوژی^۲ را وعده می‌دهند (Scott, 2012, p. 22). اتوپیاها دو عنصر اصلی در خوددارند؛ یکم، وعده و امکان تحقق یک جامعه بهتر؛ و دوم وجود باوری که به این ایده تحقق می‌بخشد. اتوپیا در واقع تصویری از نظم و جهانی بهتر از شرایط کنونی؛ اما ساخته دست بشر و دست‌یافتنی است. به قول لاوسون جنبش‌های انقلابی قصد دارند که فکر و عمل را توأمان تحت شعاع قرار داده و این دو بعد را در یک رابطه هماهنگ با میانجی‌گری نظم‌های آرمانی سیاسی، اقتصادی و نمادین کنار هم قرار دهند (Lawson, 2008)؛ اما از بین بردن نظم مستقر به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل، برخی طرفداران انقلاب و یا انقلابیون مشهور کاربرد خشونت انقلابی را برای دستیابی به این اتوپیاها و به ثمر رساندن انقلاب روا می‌دانند. جورج سورل (1908-1999) خشونت انقلابی را اساس و بنیانی برای رهایی جوامع از انحطاط بورژوازی و پیشبرد رهایی طبقه کارگر می‌دانست (Lawson, 2019, p. 12). به باور فرانتس فانون (1961-1925) خشونت یک نیروی پاک‌کننده است، «خشونت او (انقلابی) را ترس می‌کند و عزت نفس را به او بازمی‌گرداند» (Fanon, 1961, p. 74). لئون تروتسکی و به پیروی از وی مائو، بر ضرورت استفاده از خشونت انقلابی تأکید داشتند (Trotsky, 1920, p. 82). جملات ذیل از لنین، شیوه و نگاه وی به انقلاب را به‌خوبی نشان می‌دهد:

انقلاب دعوت مردم به شام، نوشتن یک مقاله، یا کشیدن یک نقاشی،

-
1. Material Plenty
 2. Ideological Fulfilment

یا سوزن‌دوزی فانتزی نیست، انقلابی نمی‌تواند ظریف، آرام و ملایم، مهربان، مؤدب، خوددار و بزرگواری باشد. انقلاب یک قیام است، یک عمل خشونت‌آمیز که در آن یک طبقه، طبقه دیگری را سرنگون می‌کند، برای اصلاح یک امر نادرست باید از حدود گذشت و امر نادرست را نمی‌توان بدون تجاوز از حدود اصلاح کرد. (Lawson, 2019, p.12)

بنابراین بسیاری از انقلابیون سرکوب و کاربرد خشونت را در درون ایدئال، «خشونت به‌عنوان یک ضرورت»^۱ توجیه کرده‌اند: سورل، فانون، تروتسکی، مائو و سایرین همگی در این مثنی استوار بوده‌اند. غالباً انقلاب‌ها همزمان دو چهره ناهمگون را در خود دارند: از سویی ایده‌های آزادی‌خواهی را ترویج می‌کنند و از سوی دیگر در بطن این فرآیند و با توجه به نوع ایدئولوژی انقلاب، تفکری تمام خواهانه وجود دارد که شامل اشکال جدیدی از اقتدارگرایی سیاسی، اقتصادی و نمادین می‌شود. این چهره ژانوسی، یک چهره ظریف، انتزاعی و انسان دوستانه است و چهره دیگر زمخت، خشن، محکم و کابوس‌وار است (Dunn, 1972, p. 4).

علی‌رغم وفور مطالعات انجام‌شده، همچنان پرسش‌ها و تردیدهای مهمی در مطالعه انقلاب‌ها وجود دارد؛ اینکه آیا فرآیند تداوم و یا تغییرات انقلاب را باید مطالعه کرد؛ رابطه بین عامل داخلی و خارجی در بروز و پیروزی انقلاب چگونه است؛ انقلاب‌ها زمینه‌های عمومی مشترکی دارند و یا این که هر انقلاب را باید به‌عنوان یک مورد خاص مطالعه کرد؛ و این که انقلاب‌ها به‌وسیله مردم و یا در اثر فشارهای نیروهای کلان اقتصادی رخ می‌دهند (عاملیت / ساختار)؟ هرکدام از نمونه‌های تقابل‌آمیز بالا حائز بحث و بررسی گسترده است؛ اما موضوع آخر (عاملیت / ساختار) موجب مباحث دامنه‌داری در بین نظریه‌پردازان انقلاب شده است. درحالی که افرادی مثل اریک سلین بر این باورند که اساساً انقلاب‌ها را مردم خلق و رهبری می‌کنند و برای آن‌ها می‌جنگند و می‌میرند و آگاهانه و باهدف و قصد انقلاب‌ها را بر می‌سازند، اگر پرسش این است که چرا در یک کشوری انقلاب به وقوع می‌پیوندد و در کشور دیگری رخ نمی‌دهد، «اکنون این اتفاق نه زمان دیگری و در میان

این مردم و نه مردم دیگری رخ می‌دهد؛ بنابراین ما بایستی برای پاسخ به این سؤال‌ها بر روی مردم تمرکز کنیم» (Selbin, 2008, p.130).

علی‌رغم تأکید افرادی مثل سلبین، موضوع کارگزار و ساختار و نقش آن‌ها در انقلاب‌ها یکی از موضوع‌های پرمجاده در حوزه مطالعات انقلاب‌هاست. هرچند انقلاب‌ها را مردم در زمینه و شرایط خاصی به وجود می‌آورند، اما باید توجه داشته باشیم که انقلاب‌ها اصولاً محصول صف‌بندی‌های ساختاری گسترده هستند. پیروزی و شکست انقلاب‌ها به شرایط اساسی و خاصی بستگی دارد، انقلاب پژوهان پاسخ‌های متفاوتی به این مسئله داده‌اند؛ در پاسخ به تغییر از نظام کشاورزی به تولید صنعتی به وجود می‌آیند (Moore, 1966)، بحران‌های دولت‌ها از شکست‌های نظامی و ناکامی و شکست نخبگان سرچشمه می‌گیرند (Skocpol, 1979)، حاصل تغییرات طولانی‌مدت در تراکم‌های جمعیت هستند (Goldstone, 1991)، انقلاب‌ها ساخته نمی‌شود بلکه اتفاق می‌افتند (Skocpol, 1979, p. 17). هرکدام از این دیدگاه‌ها در جای خود قابل‌بحث هستند؛ اما در این نوشتار مجال کافی برای پرداختن به آن‌ها نیست. تاکنون چهار نسل از مطالعات انقلاب‌ها در آثار انقلاب پژوهان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است (Goldstone, 1980 Foran, 1993; Goldstone, 2001, 2003)؛ اما هر نسل از نظریه‌های انقلاب با نقد نسل پیشین تلاش کرده است که رویکرد خاص خود را ارائه نماید. به‌طور خاص؛ نظریه‌های نسل سوم با نقد رویکرد تک‌عاملی و کارگزارگرایانه نظریه‌های نسل دوم و نسل چهارمی‌ها با نقد رویکرد به‌شدت ساختارگرایانه و عدم توجه به عوامل چندگانه دیگری که در بروز انقلاب نقش دارند، نظریه‌های خویش را تشریح کرده‌اند. با توجه به وضعیت طولی این نسل‌ها (در طی یک‌صد سال اخیر از نسل اول تا چهارم) به نظر می‌رسد که مطالعات انقلاب‌ها در طول زمان پخته‌تر و توسعه‌یافته‌تر شده‌اند. گرچه برخی از انقلاب‌های بزرگ در قرن هفدهم و هجدهم رخ داده‌اند (انگلستان ۱۶۴۸ و ۱۶۸۸، آمریکا ۱۷۷۶ و فرانسه ۱۷۸۹)، اما انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و پیامدهای آن از یک‌سو و تحولات مربوط به پیامدهای جنگ‌های جهانی اول و دوم، هم‌زمان که قرن بیستم را به قرن انقلاب تبدیل کرد، انقلابی در مطالعات مرتبط با وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های اعتراضی نیز به وجود آورد. وفور مطالعات انجام‌شده در خصوص انقلاب‌ها برخی پژوهشگران انقلاب را بر آن داشت تا به دسته‌بندی و گونه‌بندی

نظریه‌ها و مطالعات انجام‌شده پردازند؛ ایزاک کرامنیک (1972)، در مقاله‌ای به بررسی و گونه‌بندی مطالعات انجام‌شده در باب انقلاب‌ها پرداخت. پرز زاگورین (1973) نیز در مقاله‌ای پژوهش‌های انجام‌شده در مورد انقلاب را به سه دسته تقسیم کرده و به شرح هر دسته پرداخت. تدا اسکاچپول (1976) در مقاله «تیین انقلاب‌ها: در جستجوی رهیافت اجتماعی - ساختاری» ضمن برشمردن سه دسته پژوهش‌ها و نظریه‌های انقلاب، تلاش کرد تا رهیافت جدیدی را به‌عنوان گونه چهارمی (رهیافت ساختاری تطبیقی - تاریخی) به پژوهش‌های انجام‌شده اضافه نماید؛ اما جک گلدستون در مقاله‌ای (1980) که شهرت قابل توجهی هم برای این پژوهشگر و نظریه‌پرداز انقلاب به همراه آورد، تلاش کرد تا بر اساس منطقی تاریخی - فرآیندی، سه نسل از نظریه‌های انقلاب را معرفی و تشریح نماید. با توجه به تحولات جهانی، وقوع انقلاب‌های اواخر دهه ۱۹۷۹ (ایران و نیکاراگوآ)، وقایع دهه ۱۹۸۰ و بالأخص در اروپای شرقی و پس‌از آن در اوایل دهه ۱۹۹۰ در شوروی سابق، برخی انقلاب پژوهان (Foran, 1993; Goldstone, 2001, 2003) با توجه به ویژگی‌ها و خصایص متفاوت این تحولات و انقلاب‌ها و عدم توانایی نظریه‌های عمدتاً ساختارگرایی نسل سوم، نسل چهارمی از نظریه‌های انقلاب را بشارت داده و در پی تشریح آن برآمدند. انقلاب‌های رنگی دهه ۱۹۹۰ و تحولات اوایل قرن بیست و یکم میلادی از یک سو و وقوع دگرگونی‌های سریع در شمال آفریقا و خاورمیانه (بهار عربی) از سوی دیگر، هم ایده انقلاب‌های اجتماعی با درون‌مایه‌ها و پیامدهای گسترده را به چالش کشیدند و هم برخی کاستی‌های تلاش‌های نویسندگان نسل چهارم در خصوص توضیح و تبیین انقلاب‌ها و دگرگونی‌های جدید - انقلاب‌های غیر خشونت‌آمیز و سیاسی - را آشکار نمود. (Beck & Ritter, 2021; Ritter, 2015; Della Porta, 2016; Beck, 2017, 2018; Allinson, 2019, 2021; Dunn, 2018; Lawson, 2016, 2019; Bayat, 2017; Abrams, 2019, 2021)

مسئله این نوشتار بحث و بررسی در خصوص مجادله‌های موجود و چگونگی امکان ظهور نسل جدیدی از نظریه‌های انقلاب برای تبیین تحولات و دگرگونی‌های اخیر است؛ بنابراین با رویکردی انتقادی توان‌ها و ضعف‌های نظریه‌های نسل چهارم بررسی و در خصوص شواهد، دلایل و ضرورت ظهور نسل جدید (نظریه‌های نسل پنجم انقلاب) بحث خواهیم کرد.

چهار نسل نظریه انقلاب

نسل اول پژوهش‌ها و نظریه‌های انقلاب «تاریخ طبیعی نویسان» بودند. آن‌ها توصیفی از حوادث و رویدادها را ارائه کردند و الگوهایی از حوادث را بر ساختند، تلاش کردند تا مراحل عمده فرآیندهای انقلابی را مشخص نمایند و یا تحولات دموگرافیکی‌ای را که انقلاب‌ها به وجود می‌آورند، تشریح نمایند؛ اما تحلیل‌های آن‌ها فاقد ادراکات نظری محکم و استوار بود (Goldstone, 1980, p. 426). آثار این گروه از انقلاب پژوهان که در بازه زمانی ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ منتشر شده (Sorokin, 1925; Pettee, 1938; Brinton, 1938) غالباً ناقد پروسه انقلاب بودند؛ اما برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این نسل، کرین بریتون است.^۱ وی در یک مطالعه مقایسه‌ای، چهار انقلاب بزرگ جهانی^۲ (تا آن زمان) را مورد بحث و بررسی قرار داده و ضمن توجه به دلایل بروز انقلاب‌ها، تلاش کرد تا برخی یکنواختی‌ها (Brinton, 1938, p. 6) در مراحل مختلف آن انقلاب‌ها را شناسایی کرده و نهایتاً نشان دهد که همه انقلاب‌ها به مرحله‌ای تحت عنوان ترمیدور^۳ ختم شده‌اند؛ «پدیده واکنش و بازگشت به رژیم پیشین، جزو تقریباً گریزناپذیر جریان انقلاب به نظر می‌رسد» (Brinton, 1938, p. 275).

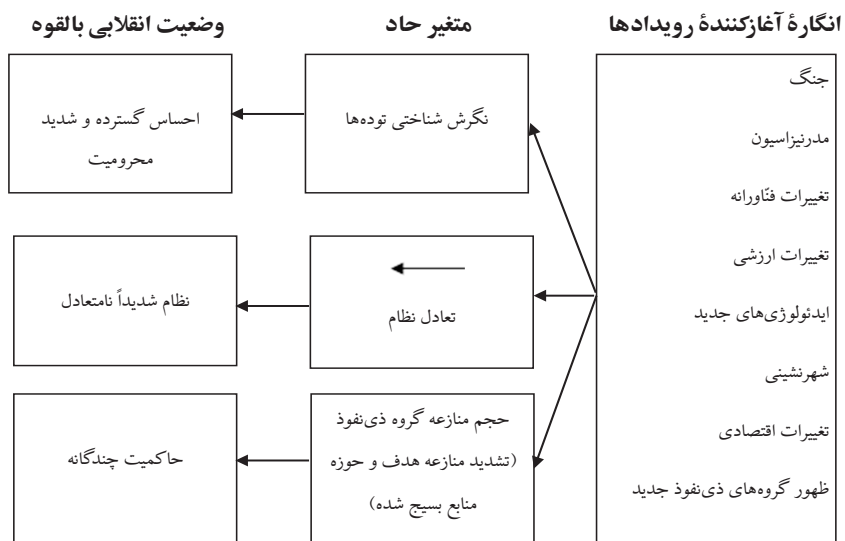
نسل دوم نظریه‌های انقلاب پس از جنگ دوم جهانی شدند. بسیاری از این نظریه‌ها در تلاش بودند تا ارتباط بین مدرنیزاسیون و شورش و طغیان در جهان سوم را توضیح دهند (Lawson, 2019, p. 49). در واقع نسل دومی‌ها کسانی هستند که در پی تبیین رویدادهای انقلابی بودند و سه دسته رهیافت متفاوت را به این منظور ارائه کردند؛ رهیافت روان‌شناسانه تبیین انقلاب (جیمز دیویس و تد رابرت گار)، رهیافت جامعه‌شناسانه (نیل اسملسر و چالمرز جانسون) و رهیافت مبتنی بر علم سیاست (ساموئل هانتینگتون و چارلز تیلی). همان‌گونه که گلدستون یادآوری می‌کند؛ نسل دوم نظریه‌های انقلاب برخلاف نسل اولی‌ها تلاش کردند تا «زیربنای موشکافانه و باریک‌بینانه‌ای را برای تحلیل‌های نظری فراهم کنند» (Goldstone, 1980, p. 425). در عین حال هر سه رهیافت

۱. نویسنده کتاب کالبدشکافی چهار انقلاب.

۲. انگلستان ۱۶۴۸، ۱۶۸۸، آمریکا ۱۷۷۶، فرانسه ۱۷۸۹ و روسیه ۱۹۱۷.

۳. Thermidor یا حرکت دوری انقلاب‌ها، در اصل نام یکی از ماه‌های سال در تقویم فرانسوی است که در نهمین روز آن ماه روبسپیر و همراهانش (گروه ژاکوبین‌ها) با کودتای ناپلئون سرنگون شدند.

در پی پاسخ به این پرسش اساسی بودند که «چرا مردم انقلاب می‌کنند؟». البته فراموش نکنیم که آن‌ها به این نکته هم توجه چندانی نداشتند که: «مردم چگونه، کجا و تحت چه شرایطی احتمالاً دست به انقلاب می‌زنند»؛ اما در مجموع همه آن‌ها گسترش وضعیت انقلابی را در دو فرآیند نشان دادند؛ ابتدا رویدادها به گونه‌ای ظاهر می‌شوند که گویی دچار فاصله یا تغییر نسبت به وضعیت ماقبل خود شده‌اند، سپس این تغییرات بر متغیر بحرانی یا حادثه مؤثر واقع شده و نوعی بی‌نظمی را به وجود می‌آورد که در هر کدام از دستگاه‌های معرفتی با توجه به مبنای معرفت‌شناسانه خاص خود، متفاوت از دیگران است (تغییر نگرش توده‌ها، بی‌تعادلی شدن نظام، افزایش حجم منازعه گروه‌ها). این تغییرات ممکن است در نهایت به وضعیت انقلابی تبدیل شوند. به باور گلدستون نوعی شباهت ساختاری در همه تحلیل‌های نسل دوم وجود دارد. جدول زیر این شباهت‌ها را نشان می‌دهد (Goldstone, 1980, p. 426).



انتقادات مهمی از سوی نظریه‌پردازان (عمدتاً) نسل سوم بر رهیافت‌های نسل دوم وارد شده است، «در خصوص انگارهٔ ایجادکنندهٔ حوادث که نقطهٔ آغازین تغییرات بعدی است، تأکید اصلی نظریه‌پردازان نسل دوم بر مدرنیزاسیون است؛ اما در اصل شاید هرگز نتوان میزان و چگونگی تغییرات و بحرانی شدن وضعیت‌های اشاره‌شده را مشاهده و اندازه‌گیری کرد و نیز این که انگاره‌های ایجاد رویداد که به‌عنوان علل آغازین مطرح شده‌اند، فوق‌العاده گنگ و مبهم هستند» (Goldstone, 1980, p.429). ضمن این که از یک سو، انقلاب‌ها در کشورهایی با سطوح مختلف مدرنیزاسیون به وقوع پیوسته‌اند (Skocpol, 1979, p. 37) و از سوی دیگر، نمونه‌های موفق از پروژهٔ مدرنیزاسیون دولت‌های اقتدارگرا (مدرنیسم آمرانه) وجود دارد که با بحران انقلابی مواجه نشده‌اند (کشورهای آسیای جنوب شرقی، کشورهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس)؛ و نهایتاً جمله معروف رود آیا نقد گزنده‌ای است در تک‌بعدی دیدن چگونگی وقوع انقلاب‌ها؛ «نارضایتی همان قدر می‌تواند وقوع انقلاب را توضیح دهد که وجود اکسیژن برای آتش‌سوزی» (Aya, 1990, p. 123).

نسل سوم نظریه‌های انقلاب در پاسخ و نقد نظریه‌های نسل دوم ظهور کرد. گر چه گلدستون آغاز گسترش نسل سوم از پژوهش‌ها و نظریه‌های انقلاب را سال ۱۹۷۵ ذکر می‌کند؛ اما در اصل در طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی پژوهش‌های مختلفی صورت گرفت که همگی با رویکردی ساختاری پدیده انقلاب را تبیین کردند؛ (Moore, 1966؛ Pige, 1975؛ Wolf, 1969؛ Goldstone, 1991؛ Trimberger, 1978؛ Skocpol, 1979) و این نسل از نظریه‌پردازی را تقویت کردند. برای برینگتون مور وقوع انقلاب‌ها پیروزی و یا شکست آن‌ها، به چگونگی پاسخ بورژوازی و دهقانان به تجاری شدن کشاورزی و برای وولف نقش دهقانان متوسط در ایجاد اشکالی از نارضایتی و تبدیل آن به جنبش انقلابی و برای اسکاچ پل بحران دولت از منازعه بین‌المللی و شکست نخبگان سرچشمه می‌گرفت. درعین حال در نظریه گلدستون تغییرات دموگرافیکی که از طریق فشار بر خزانه دولت موجب به هم خوردن نظم اجتماعی می‌شوند، تضعیف مشروعیت حکمرانان، اشکال جدیدی از رقابت بین الیت‌ها را به همراه خواهد آورد. به باور گلدستون نسل سوم نظریه‌پردازان انقلاب احاطهٔ تاریخی گسترده‌تری دارند و نیز اینکه آن‌ها کل نگر تر هستند و نه تنها برآند تا انقلاب‌ها را تبیین کنند و از چرایی آن‌ها پرسش نمایند، بلکه

پیامدهای متنوع انقلاب‌ها را هم مدنظر دارند (Goldstone, 1980, p.426). گلدستون به پنج خلأ اساسی در پژوهش‌ها و نظریه‌های نسل دوم انقلاب اشاره می‌کند: اهداف و ساختارهای متغیر حکومت‌ها، مداخلات نظام‌مند فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، ساختار جامعه دهقانی در کشورها، انسجام یا ضعف نیروهای نظامی و نهایتاً متغیرهایی که بر روی رفتار طبقه حاکم مؤثرند (Goldstone, 1980, p.432). در مجموعه نسل سوم نظریه‌پردازان انقلاب تلاش کردند تا علاوه بر عوامل داخلی به عامل خارجی (اقتصادی و نظامی) هم به‌عنوان عاملی اثرگذار بر وقوع انقلاب تأکید نمایند. به‌طور خاص اسکاچ پل بر دو دسته عامل؛ پیشرفت‌های انقلاب (ساختار اجتماعی زراعی، ساختار و اهداف حکومت‌ها، ساختار نخبگان) و فشارهای بین‌المللی (اقتصادی - نظامی) تأکید نمود و از سوی دیگر، با توجه به وضعیت خاص هر یک از این عوامل در کشورهایی که در آن‌ها انقلاب شده است، نوع خاصی از انقلاب را می‌توان در آن‌ها مشاهده کرد (انقلاب اجتماعی، سیاسی و غیر آن).

گلدستون در مقاله نسل سوم انقلاب‌ها، به برخی نارسایی‌های این نظریه‌ها (نسل سومی‌ها) اشاره می‌کند؛ چه زمانی یک دگرگونی اجتماعی انقلاب محسوب می‌شود؟ (این موضوع و مصداق‌های آن‌ها برای اسکاچ پل، ایزنشتات و تریمبرگر متفاوت است) (Goldstone, 1980, p.450)؛ دامنه مواردی که این نظریه‌پردازان بررسی کرده‌اند بسیار محدود است (اسکاچ پل فقط پنج مورد را بررسی کرده است) (Goldstone, 1980, p.425)؛ نتایج تأثیر ساختار زراعی بر روی مشارکت انقلابی بسیار متناقض بوده است؛ نسل سومی‌ها نتوانسته‌اند الگویی از حوادث در روند انقلاب را ترسیم کنند (آن‌گونه که در نسل اول بود)؛ تأثیر تغییرات دموگرافیک بر روند انقلاب‌ها چگونه بوده است؟ (Goldstone, 1980, p.453). جان فورن در نقد نسل سومی‌ها اشاره می‌کند که؛ هنگامی که می‌خواهیم موارد واقعی مرتبط با انقلاب‌ها، شامل؛ عاملیت احتمال وقوع، فرهنگ سیاسی، ایدئولوژی، ارزش‌ها و باورها را تبیین کنیم، نظریه‌های ساختارگرای انقلاب آن‌ها را نادیده می‌گیرند «آن‌ها را از در پشتی خارج می‌کنند» (Foran, 2005, p.12).

وقوع انقلاب‌های چندطبقه‌ای و با بنیان‌های نسبتاً فرهنگی و تمایلات مذهبی در ایران و نیکاراگوا، علاقه به این که ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی می‌تواند بسیج انقلابی را موجب شود، برانگیخت؛ بنابراین نظریه‌پردازان به‌جای علت کافی، به «زنجیره‌های علی» توجه کردند. فورن بر این باور بود که انقلاب‌ها در جهان سوم محصول تعاطی پنج شرط زنجیره‌ای و پی‌درپی هستند؛

توسعه دولتی وابسته که موجب تنش‌های اجتماعی شده؛ وجود رژیم‌های شخصی شده استثنایی، سرکوبگر که به گروه مخالف انقلابی مشروعیت می‌بخشند؛ رکود اقتصادی که به‌عنوان عنصر نهایی در رادیکالیزه کردن گروه مخالف عمل می‌کند؛ و گشایش در سیستم جهانی که موجب رها شدن از قیود و محدودیت‌های خارجی می‌شود (Foran, 1993, p. 13-14, 2005, p. 18-23). فورن در مقاله «مرور توری‌های انقلابی: به‌سوی نسل چهارم» (۱۹۹۳) توجه به عاملیت را در بررسی انقلاب‌ها به کانون نظریه‌های انقلاب بازگرداند. به باور فورن، پژوهشگران در مورد عاملیت باید به دو نکته توجه نمایند؛ فاعلین و ائتلاف‌ها و نقشی که ایده‌ها، فرهنگ، باورها، ارزش‌ها و ایدئولوژی در تحریک و انگیزش این فاعلین ایفا می‌کنند (Foran, 1993, p. 8)؛ بنابراین آثار فورن در کنار پژوهش‌های دیگری چون پارسا (2000) گلدستون (2001, 2003, 2009)، سلین (2010)، شارمن (2002)، سهرابی (2002)، لاوسون (2004, 2005)، کرزمن (2008)، بک (2011, 2014, 2015) و ریتز (2015) به ظهور نسل چهارم پژوهش‌های انقلاب کمک کردند.

بنابراین پژوهش‌های نسل چهارم، انقلاب را ملغمه‌ای مرتبط از بحران سیستمی، گشایش‌های ساختاری و کنش جمعی تلقی می‌کنند که از تعاطی عوامل بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی و نمادین بروز و ظهور می‌کند. گلدستون در مقاله به‌سوی نسل چهارم بر این باور است که رهیافت‌های نسل چهارم، نه برای تعیین علل بی‌ثباتی بلکه برای رفع «بی‌ثباتی ثبات» هستند (Goldstone, 2001, p. 172)؛ به‌عبارت‌دیگر، رویکردهای نسل چهارم بر اینکه چگونه عوامل بین‌المللی همچون روابط تجاری وابسته و نیز نفاق نخبگان، استانداردهای ناامن زندگی و رهبری ناعادلانه ثبات دولت را به چالش می‌کشد (Goldstone, 2001, pp. 77-81)؛ بنابراین طیفی از عواملی که مشروعیت دولت را مختل می‌کند، اساساً ثبات را مشکل‌ساز می‌سازد (Goldstone, 2001, p. 173). بدین‌سان بی‌ثباتی پیشرفت لازم برای نسلی از بحران انقلابی است. گلدستون در خصوص فرآیند انقلاب‌ها به چهار موضوع؛ شبکه‌ها، ایدئولوژی، رهبری و جنسیت توجه نموده است. انقلابیون اقدامات خود را در قالب شبکه‌هایی از پیش موجود سامان می‌دهند، ایدئولوژی‌ها هوشمندانه و گزینشی ساخته می‌شوند و کارآمدترین ایدئولوژی‌ها آن‌هایی هستند که بر اساس چارچوب‌های فرهنگی غالب و بنیادین جامعه ساخته می‌شوند و به‌منظور به چالش کشیدن قدرت هیأت حاکمه تلاش

می‌کنند تا بین چارچوب‌های فرهنگی گروه‌های مختلف پل ارتباطی برقرار کرده و بنیانی برای همکاری‌های چندجانبه میان طبقاتی فراهم نمایند. وجود رهبری یکی از عوامل کلیدی در پیروزی انقلاب‌هاست؛ اما موفقیت رهبران به شدت تابع شرایط پس‌زمینه و نیز درک و دریافت رهبران از این شرایط است (Goldstone, 2001, p.156). یکی دیگر از مسائل مهم، رابطه بین جنسیت و مشارکت در جنبش‌های اجتماعی است (Moghadam, 1997; Taylor, 1998)؛ اما گلدستون بر این باور است که رهبران زن همچنان تحت لوای شوهر یا پدر شهیدشان توانسته‌اند رهبری جنبش‌های اعتراضی را به عهده گیرند (آکوئینو در فیلیپین، کامورو در نیکاراگوآ، اونگ سان چی در برمه و حتی رهبران زن دموکراسی خواه مثل: ایندیرا گاندی در هند و بی‌نظیر بوتو در پاکستان چنین بوده‌اند) (Goldstone, 2001, p.160)؛ بنابراین نظریه نسل چهارمی بایستی همه شروط کلیدی در نظریه اسکاچ پل را واژگون نماید، با بی‌ثباتی به‌عنوان یک وضعیت پروبلماتیک برخورد کند، طیف وسیعی از عوامل و شرایط را به‌عنوان عوامل برهم‌زننده ثبات در نظر بگیرد و تصدیق نماید که انقلاب‌ها محصول فرآیندهای هویت‌یابی، شبکه‌ها، اتحادها، رهبری، ایدئولوژی‌های رقیب، تعامل بین حاکمان، نخبگان و گروه‌های مردمی و قدرت‌های خارجی در منازعات پیشرو هستند (Goldstone, 2001, p.172).

از این رو می‌توان گفت که نسل چهارم نظریه‌های انقلاب، نسل‌های پیشین مطالعات انقلاب را توسعه داده و برای بررسی انقلاب‌ها علل و عوامل عدیده‌ای را در نظر می‌گیرد. تحلیل انقلاب‌ها نشان داده است که عوامل گوناگونی از جمله: رکود اقتصادی، فرهنگ‌های ترمرد و عصیانگری، توسعه وابسته، فشار جمعیتی، ساختار رژیم شخصی شده و یا استعماری، اتحادهای چندطبقه‌ای، زوال اعتبارهای ملی‌گرایانه، شکست نظامی، گسترش ایدئولوژی انقلابی و نظایر آن و رهبری کارآمد، همگی علل چندگانه انقلاب‌ها هستند. هرچند که در مورد‌های متفاوت، این عوامل می‌توانند متفاوت (بر اساس هر انقلاب خاص) باشند (Goldstone, 2001, p.172). متفاوت و متنوع دیدن انقلاب‌ها توسط نظریه‌پردازان نسل چهارم، حاکی از آن است که آن‌ها انقلاب‌ها را حاصل فرآیندهایی می‌دانند که ناشی از چندگانگی علت‌هاست؛ بنابراین پژوهشگران نسل چهارم هم متغیرهای بیشتری را اضافه کرده و هم موارد بیشتری از انقلاب‌ها را مورد مطالعه قرار داده‌اند.

آن گونه که چارلز کرزمن آن را «اقتران چند متغیره^۱» نام گذاری می کند (Kurzman, 2003, p.117). گلدستون نیز در یکی از نوشته‌هایش شرایط لازم و کافی برای ایجاد وضعیت که وی آن را «تعادل ناپایدار^۲» نامیده، وضعیتی که به نوبه خود وضعیت انقلابی را تقویت می کند، به شرح ذیل برمی شمارد؛ «فشارهای مالی، بیگانگی نخبگان، خشم مردمی، رواج روایت‌های مقاومت، فراهم شدن شرایط مطلوب و مناسب در عرصه روابط بین الملل، به طور خاص خودداری یک قدرت حامی بین المللی از حمایت از یک کشور وابسته» (Goldstone, 2014, p. 16-19). به باور گلدستون این شرایط، طیفی از علل مختلف از فشارهای جمعیتی و اشکال جدیدتر را در برمی گیرد که بی ثباتی را تقویت کرده و نهایتاً با عنوان علل بنیادی انقلاب عمل می کند (Goldstone, 2014, p. 5-21).

اساس نظریه‌های نسل چهارم بر این قاعده استوار است که انقلاب‌ها دارای صفات ثابتی نیستند؛ اما این موضوع هم از نظر تدوین یک بینش کلی و هم از نظر روش‌شناسی مشکلاتی را ایجاد می کند؛ زیرا همان گونه که الکساندر موتیل بیان می کند: «انقلاب‌ها اشیا و موجودات محسوسی نیستند که بتوان آن‌ها را لمس کرد،... طبیعتاً هم مجموعه‌ای از حوادث و رخدادها وجود دارند که قابل بررسی هستند و هم شاهدان عینی‌ای که ادعا دارند که انقلاب‌ها را دیده‌اند، اما در حقیقت آن‌ها هم مجموعه‌ای از حوادث، فرآیندها و مردم را دیده‌اند که.. (Lawson, 2019 Quoted from Motyl, 1999, p.23) باهم چیزی به نام انقلاب را رقم زده و به این نام شناخته می شوند» بنابراین انقلاب‌ها، زنجیره‌ای از حوادث و رویدادها هستند که در زمان و طول زمان اهمیت خود را نشان می دهند، روندهای درهم تنیده‌ای که معنای خود را از نظم و زنجیره‌ای از حوادث که به هم مرتبط هستند، به دست می آورند (Lawson, 2019 Quoted from Motyl, 1999, p.23). اما چند متغیره‌ای دیدن انقلاب‌ها هم با یک خطای روش‌شناسی همراه است که دانیل لیتل آن را «انفجار ترکیبی^۳» یعنی کاستن تاریخ به یکسری حوادث ظاهراً تصادفی می نامد؛ اگر همه حوادث تاریخی در موضوعی که علت‌ها بیش از نتایج و پیامدها هستند، محاسبه و تعیین کننده

-
1. Multivariate Conjunctionalism
 2. Unstable Equilibrium
 3. Combinatorial Explosion

قلمداد شوند، آنگاه تحلیل ما ضرورتاً «داستان علی واقعی^۱» را نادیده می‌گیرد (Lawson, 2019, p. 52). تئوری‌ها در اصل نشان می‌دهند که در زنجیره حوادث تاریخی قابل توجه و مهم، چه چیزهایی کمتر قابل توجه هستند. البته می‌توان انقلاب‌ها را به‌عنوان مجموعه پیچیده و خاصی از حوادث زمینه‌مند در نظر گرفت که منجر به تولید روایت‌های تحلیلی می‌شود که برآند تا چگونگی به وجود آمدن، تداوم و پایان انقلاب‌ها را بازسازی کنند. بر مبنای تعریف فوق، کنش اجتماعی در درون زمینه‌های کنش که رفتار را محدود می‌کند و به این کنش‌ها معنا می‌بخشد، قرار می‌گیرد (McAdam, Tarrow & Tilly, 2004). در ایام عادی نظم اجتماعی به‌طور نسبی پایدار است. در چنین ایامی بسیاری از زمینه‌های کنش مانند: جنسیت، طبقه و روابط قومی آن‌قدر عمیق هستند که در برابر تلاش برای تغییرات رادیکال مقاومت می‌کنند؛ اما در ایام غیرعادی، از جمله انقلاب‌ها، امکان تغییر شکل حوزه‌های عمل و مقوله‌های معنا فراهم می‌شود (Goldstone, 2012, pp. 39-45)؛ بنابراین انقلاب‌ها، تلاش برای شکستن میدان‌های عمل موجود و تعبیه نظم‌های نهادی جدید هستند. این فرآیند توأمان جابجایی - جایگزینی در زمینه‌های گوناگونی از کنش اقتصادی، سیاسی و نمادین به‌طور هم‌زمان رخ می‌دهد.

نسل سوم و نسل چهارم نظریه‌های انقلاب ادعا دارند که به‌طور کامل به جنبه‌های بین‌المللی انقلاب در تحلیل‌هایشان توجه کرده‌اند. اسکاچ پل بر این باور بود که بدون ارجاع نظام‌مند به ساختارهای بین‌المللی و توسعه تاریخی جهانی نمی‌توان انقلاب‌های اجتماعی را تبیین کرد (Skocpol, 1979, p. 14). او نقش سازنده‌ای را برای دو عامل بین‌المللی در انقلاب‌ها قائل بوده است؛ گسترش نابرابر سرمایه‌داری جهانی و رقابت بین دولتی (به‌طور خاص رقابت نظامی) (Skocpol, 1973, p. 30). چارلز تیلی هم برای اهمیت رقابت بین دولتی، نقش قابل توجهی قائل بود (Tilly, 1990, p. 186). گلدستون نیز به شیوه‌های گوناگونی که از طریق آن‌ها روابط بین‌المللی مساعد به ایجاد شرایط بی‌ثباتی اجتماعی کمک می‌کند، اشاره کرده است (Goldstone, 2014, pp. 19-20). جان فورن هم به پنج شرط ضروری برای تحقق انقلاب‌ها در جهان سوم اشاره می‌کند که دو شرط اصلی آن؛ توسعه وابسته و باز شدن فضای جهانی است (Foran, 2005, p. 18). برخی از نویسندگان هم بر این باورند که انقلاب‌های بزرگ «انقلاب‌های محور» بر

روی امواج انقلابی در کشورهای دیگر «انقلاب‌های وابسته» تأثیر دارند (Katz, 1997, pp. 13-29). ریتز هم به نکته‌ای اشاره دارد که چگونه یک زمینه بین‌المللی، «قفس آهنین سرمایه‌داری» دولت‌های اقتدارگرا را برای پذیرش اصول و شیوه‌های دموکراتیک تحت فشار قرار داده و در تنگنا می‌گذارد... بافت ساختاری لیبرالیسم بین‌المللی (با توجه به فشاری که بر رژیم‌های اقتدارگرا وارد می‌کند) موجب گشایش‌هایی می‌شود که در آن اپوزسیون داخلی آن رژیم‌ها بدون خشونت از توانایی و امکان بسیج برخوردار می‌شود. (Ritter, 2015, p. 5)

علی‌رغم توجه فراوان نظریه‌پردازان و پژوهشگران نسل سوم و بالأخص نسل چهارم به نقش عامل بین‌المللی، نقدهایی هم از این منظر به آرای آن‌ها وارد شده و برخی کاستی‌های نظریه‌آنان برجسته شده است. لاوسون سه ایراد اساسی بر کارهای این انقلاب پژوهان وارد کرده است: ۱) علی‌رغم توجه روزافزون به نقش عامل بین‌المللی در بروز انقلاب‌ها، ارزیابی دقیقی از نقش این عامل در آثار انقلاب پژوهان وجود ندارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که همچنان تلاش‌ها و کارهای زیادتیری در این زمینه باید انجام داد. ۲) تقلیل عامل بین‌المللی به چند عامل کوچک‌تر، مثلاً در آثار اسکاچ پل رقابت بین دولتی به صرف تعاملات نظامی و به‌ویژه شکست در جنگ تقلیل داده شده است، «جنگ‌ها... ماما‌های بحران‌های انقلابی هستند» (Skocpol, 1979, p. 286)؛ بنابراین سایر فرآیندهای بین‌المللی اغلب نادیده گرفته شده‌اند. ۳) نکته سوم تلاش پژوهشگران برای پیوند عامل بین‌المللی به کلیت نظریه‌های خویش است و نه این‌که آن را در چارچوبی واحد تئوریزه کنند (Lawson, 2016, p. 119). از سوی دیگر، برخی انقلاب پژوهان با توجه به تحولات (منظور تحولات انقلابی و کنش‌های جمعی اعتراضی است) اواخر قرن بیستم و بالأخص تحولات مرتبط با کنش‌های جمعی اعتراضی در شمال آفریقا و خاورمیانه (بهار عربی ۲۰۱۱)، توانایی و کفایت نظریه‌های نسل چهارم انقلاب‌ها را برای تبیین این پدیده‌ها مورد تردید قرار داده‌اند.

نسل پنجم؟

جیمی آلینسون در مقاله، «آیا نسل پنجم نظریه انقلاب در راه است» (Allinson, 2019) با بررسی سه اثر مهم در زمینه انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی، ادعایی را در مورد ظهور نسل پنجم نظریه‌های انقلاب طرح کرده است، این مقاله نسل پنجمی را که تاکنون تأیید نشده در سه اثر مورد بررسی؛ «انقلاب بدون انقلابیون» (Bayat, 2017) «انقلاب کجا

رفت؟» (Della Porta, 2016)، «قفس آهنین لیبرالیزم» (Ritter, 2015) شناسایی و ادعا می‌کند که موضوع مورد مطالعه (انقلاب) به‌عنوان یک «دگرگونی اجتماعی خشونت‌آمیز» به «تغییر رژیم سیاسی به صورت غیر خشونت‌آمیز» تغییر محتوا داده است (Allinson, 2019, p. 1)؛ بنابراین وی ادعا می‌کند که: «پدیده‌هایی مانند گذار دموکراتیک و تغییر رژیم‌ها به صورت تحمیلی از خارج، جایگزین انقلاب‌های اجتماعی شده‌اند» (Allinson, 2019, p. 1) با دگرگونی‌ای که در شیوه و نوع انقلاب‌ها رخ داده است، شاهد تغییرات اساسی آن‌ها از لحاظ درون‌مایه‌ها، اهداف و حاملین هستیم؛ بنابراین نظریه‌های نسل چهارم که برای تبیین و تحلیل انقلاب‌های اجتماعی، طراحی و تدوین شده بودند، به دلیل تغییر موضوع مورد مطالعه (انقلاب‌های غیر خشونت‌آمیز و سیاسی)، امکان و توان تبیین پدیده‌های جدید را ندارد. به باور آلینسون ویژگی تعیین‌کننده نسل پنجم انقلاب، فاصله گرفتن از انقلاب به‌عنوان یک رویداد گسسته است که می‌تواند در پیوستاری بین تغییرات اجتماعی و سیاسی قرار گیرد و با وجود یا عدم وجود سایر عوامل از پیش موجود، دارای ویژگی هم‌بسته‌ای باشد؛ بنابراین انقلاب‌ها فرآیندهایی هستند که زنجیره‌ای از رویدادها را تشکیل می‌دهند که اهمیت خود را در طول زمان و در زمان به دست می‌آورند (Allinson, 2019, p. 1). این دگرگونی در درک انقلاب، بیانگر و منعکس‌کننده تغییر در تجربه عینی انقلاب در طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ است که جورج لاوسون از این انقلاب‌ها به «انقلاب‌های مذاکره‌ای» یاد می‌کند (Allinson, 2019, p. 2). در مجموع این دگرگونی‌ها (انقلاب‌ها) در طی سه دهه گذشته دارای ویژگی‌هایی هستند که آن‌ها را از نمونه‌های پیشین انقلاب‌های اجتماعی متمایز می‌کند؛ در این انقلاب‌ها، دگرگونی‌ها به دگرگونی‌های سیاسی و نمادین محدود شده و میدان عمل اجتماعی و اقتصادی جای خود را به میدان سیاسی و نمادین داده است؛ در اکثر این دگرگونی‌ها خشونت محدود شده است؛ بنابراین از تغییرات خشونت‌بار که یکی از ویژگی‌های انقلاب‌های بزرگ بود نشانی نیست؛ نظام بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ با این دگرگونی‌ها همدلی کرده و از آن‌ها حمایت می‌کند؛ نتیجه این انقلاب‌ها، شکل‌گیری دولت‌های کوچک و نسبتاً ضعیفی (در مقابل جامعه) بوده است و این نقطه

مقابل پیامدهای انقلاب‌های بزرگ است که حاصل آن‌ها شکل‌گیری دولت‌های بزرگ و قدرتمند (لویاتان‌های متمرکز) بوده است؛ بنابراین در سه-چهار دههٔ اخیر شاهد گذار دموکراتیک و سیاست‌های غیر خشونت‌بار بوده‌ایم.

آلینسون سه کتاب مورد بررسی خویش را که موضوع بحث آن‌ها انقلاب و قیام‌های ۲۰۱۱ در کشورهای عربی است، در راستای همان تغییر پارادایمی می‌داند؛ «آن‌ها قیام‌های عربی را در ردهٔ قیام‌های توده‌ای برای دگرگونی سیاسی و نه اجتماعی قرار می‌دهند که با روش‌های ظاهراً غیر خشونت‌آمیز و مقاومت مدنی همراه بودند» (Allinson, 2019, p. 2). البته نقدهای گزنده‌ای به رویکرد اصلی این کتاب‌ها هم وارد شده که برخی حتی آن ناآرامی‌ها را واجد قرار گرفتن ذیل عنوان انقلاب ندانسته‌اند نویسندگان فوق انقلاب را به‌عنوان یک «فرآیند تاریخی باز» تصور کرده‌اند و نه فرآیندی که نتیجه‌ای مشخص داشته باشد؛ زیرا در این تصور انقلاب عبارت است از دوره‌ای که بسیج مردمی به‌طور مؤثری حاکمیت رژیم موجود را به چالش کشیده باشد حتی اگر به پیروزی هم دست نیابد (Abdelrahman, 2014, pp. 3-10).

نکتهٔ دیگری که در خصوص انقلاب‌های عربی حائز اهمیت است پیامدهای این انقلاب‌هاست. تقریباً به‌غیراز تونس، همهٔ آن انقلاب‌ها سرانجام بسیار زیان‌بار و ناامیدکننده‌ای داشته‌اند و این برخلاف آن چیزی است که دانیل ریتر در کتاب «قفس آهنین لیبرالیسم»^۳ ادعا کرده بود. ریتر بر این باور بود که مدل نسل پنجم انقلاب‌ها تحت تأثیر هنجارهای لیبرالیسم جهانی موجب گسترش «انقلاب‌های غیر مسلح»^۴؛ سرنگونی نامنظم یک رژیم سیاسی از طریق بسیج توده‌ای عمدتاً غیر خشونت‌آمیز شده است (Ritter, 2015, p. 7). شاید این اظهار نظر ریتر در مورد انقلاب‌های رنگی در اروپای شرقی و نیز کشورهای جدا شده از شوروی سابق (گرجستان و اوکراین) صدق کند، اما موارد مربوط

-
1. Centralized Leviathans
 2. Open Historical Process
 3. The Iron Cage of Liberalism
 4. Unarmed Revolutions

به بهار عربی به‌استثنای تونس، بقیه با مشکلات عدیده‌ای مواجه شدند؛ انقلاب مصر با کودتای عبدالفتاح السیسی در سوم ژوئیه ۲۰۱۳ منجر به برکناری محمد مرسی شد و به وضعیتی مشابه رژیم پیشین بازگشت؛ در لیبی هرچند با حمایت نظامی غرب رژیم محمد قذافی ساقط گردید؛ اما حاصل این تحولات جنگ داخلی در لیبی بوده که تاکنون سامان قابل توجهی پیدا نکرده است. هرچند اعتراضات در سوریه با سرکوب سنگین رژیم حاکم مواجه شد و به جنگ داخلی، مداخلات خارجی و ظهور داعش در این کشور انجامید؛ اما رژیم بشار اسد توانست درنهایت بر مخالفت‌ها فائق آمده و تداوم پیدا کند، در بحرین هم علی‌رغم اعتراض‌های سراسری، رژیم حاکم (خلیفه) توانسته است با حمایت عربستان و تأیید غرب، مخالفین را سرکوب کرده و حاکمیت خویش را تحکیم نماید؛ بنابراین قیام‌های ۲۰۱۱ شباهت‌های بسیار بیشتری با «شورش‌های طبقاتی توده‌ای از پایین^۱» در نظریه اسکاچ پل داشتند تا انقلاب‌های صلح‌آمیز (Allinson, 2019, p. 4).

دلپورتا در کتاب «انقلاب کجا رفت؟» تلاش کرد تا مدلی از دستاوردهای نسل پنجم انقلاب را با محو کردن مرزهای بین موفقیت و شکست انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی ارائه کند، او دو نوع گذار دموکراتیک؛ «بیمان نخبگان^۲» و «دموکراتیزاسیون پرحادثه^۳» به دنبال اعتراض‌های شدید را در این رابطه معرفی می‌کند (Della Porta, 2016, p. 4). دلپورتا بر آن است تا مرزهای بین انقلاب، جنبش‌های اجتماعی و گذار دموکراتیک و «تفکیک انقلاب به‌عنوان یک موجودیت» را به «انقلاب به‌عنوان یک فرآیند» محو کرده و مرزهای بین یک انقلاب شکست‌خورده و موفق را بر هم زند (Allinson, 2019, p. 5)؛ اما او هم مانند بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان به فشارهای ضدانقلابی از سوی مخالفین داخلی و خارجی که در مقابل باز توزیع اجتماعی به نفع طردشدگانی که مصمم به مقاومت بودند، کم توجهی کرده است. از این منظر نسل پنجم نظریه‌های انقلاب دلپورتا، قادر به تحلیل توان و اقدامات نیروهای ضدانقلاب نبوده و آن انقلاب‌ها را به‌عنوان آرزوها و امیال

-
1. Mass Class-Based Revolt from Below
 2. The Classic Elite Pact
 3. Eventful Democratization

شکست خورده گذار دموکراتیک معرفی می نماید.

بیات (2017) تلاش کرده است تا به این پرسش پاسخ دهد که چرا و چه موقع تغییر رژیم سیاسی جایگزین دگرگونی عمیق اجتماعی به عنوان انقلاب شد؟ او پیامدهای بهار عربی را به عنوان ماحصل این گذار تحلیل می کند (Allinson, 2019, p. 6) و آن را «رفرم - انقلاب^۱» (اصقلاب) می نامد؛ «ترکیبی از بسیج انقلابی و مسیرهای اصلاح طلبی که با ادعاهای جمعی رادیکالی شده از پایین همراه بودند» (Bayat, 2017, p. 27). ایشان علل ناکامی قیام‌های عربی را در عدم تعادل بین دو مفهوم «جنبش^۲» و «تغییر^۳» می داند که وزن اولی بسیار سنگین و وزن دومی بسیار ناچیز است و به همین دلیل انقلابیون به جای تصرف یا ساختن نهادهای جدید، بر کنترل اولیه فضاها و میدان‌ها متمرکز بودند. در چنین فضایی ضد انقلابیون یا اسلام‌گرایان «موج‌سوار^۴» که نوید بازگشت ثبات و رفاه می دادند به دلیل فقدان جذابیت هرگونه برنامه یافتگی مبنی بر ایجاد نظم جدید به همراه فقدان رهبری کاریزماتیک یا قدرت قاهره‌ای که بتواند نظم قدیم را سرنگون نماید، همه انقلاب‌ها به جز یک مورد (تونس) با جنگ داخلی خونین، مداخله خارجی و یا بازسازی رژیم پیشین مواجه شدند (Bayat, 2017, pp. 217-225).

به باور آلینسون اگر ویژگی اصلی انقلاب‌های بزرگ کلاسیک بسیج آنتاگونیستیک (تخاصم آمیز) و دگرگونی اجتماعی بوده و ویژگی اصلی انقلاب‌های دهه ۱۹۹۰ بسیج گسترده و پیامدهای محدود، انقلاب‌های عربی واجد هر دو ویژگی تخصص و محدودیت بودند (Allinson, 2019:8). در مجموع آلینسون تلاش کرده است که نشان دهد نسل پنجم نظریه‌های انقلاب آمده و سپری شده است (Abrams, 2019, p.1). این نکته را نباید فراموش کنیم که بین تحولاتی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و در طی دهه ۱۹۹۰ به عنوان انقلاب‌های رنگی رخ داد (در اروپای شرقی، شوروی سابق و برخی جمهوری‌های منفک

-
1. Refolution
 2. movement
 3. Change
 4. Free-Riding

شده از شوروی پس از فروپاشی آن) و تحولاتی که در شمال آفریقا و خاورمیانه تحت عنوان بهار عربی در سال ۲۰۱۱ به وقوع پیوست، تفاوت‌های آشکاری وجود داشته است. انقلاب‌های عربی با انقلاب‌های غیر خشونت‌آمیز اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ میلادی و همچنین انقلاب‌های کلاسیک تفاوت دارند. انقلاب‌های عربی محدود به لحظه‌ای بودند و به راحتی خرد و شکسته شدند و به‌ویژه در مقابل ضدانقلاب آسیب‌پذیر بودند؛ بنابراین در مجموع می‌توان آن‌ها را «انقلاب‌های شکننده» نام‌گذاری کرد.

در مقابل ادعای آلینسون که بر این باور بود که؛ پیشنهادش در مورد نسل‌تئوریک جدید باید از نسل پیشین که «انقلاب‌ها را به‌عنوان فرآیند» قلمداد می‌کرد، متمایز شده و انقلاب‌ها را باید به‌عنوان واحدهای منفردی که می‌توانند با سایر پدیده‌ها مرتبط باشند در نظر گرفت، به نظر می‌رسد که این رویکرد رابطه‌ای در خصوص انقلاب‌ها در آثار انقلاب پژوهان نسل چهارم (Goldstone, 2001, 2009; Emir Bayer, 1996; Tilly, 1995; Foran, 2005; Lawson, 2016; Ritter, 2015) مورد تأکید بوده است (Abrams, 2019: 5). در صورتی که این نقد را بپذیریم، تلاش آلینسون چیز تازه‌ای به پیشرفت‌تئوریک نظریه‌های انقلاب اضافه نکرده است؛ اما علی‌رغم این نقدها به نظر می‌رسد که عمر نسل چهارم نظریه‌های انقلاب به دلیل عدم توان کافی برای تحلیل وقایع و رخداد‌های جدید، در حال سپری شدن است. آبرامز سه مانع اصلی برای پیشرفت نسل چهارم معرفی کرده است: تلاش بیش‌ازحد جاه‌طلبانه نظریه‌پردازان نسل چهارم برای جایگزینی نظریه‌پردازی با مدل‌سازی؛ تمایل فراوان برای پوشش دادن چندین متغیر به‌طور هم‌زمان؛ و نهایتاً جابجا کردن زمینه از طریق قواعد همپوشان (Abrams, 2019, p. 5).

فورن و گلدستون (واضعین اصلی نظریه‌های نسل چهارم) تلاش کردند تا مدل‌های فراگیری را پیشنهاد نمایند که برای تحلیل همه انقلاب‌ها در طول زمان و مکان قابل استفاده باشد، «دور شدن از نظریه‌های تک‌علیتی به نفع مدل‌های پیچیده‌تر و چند علیتی‌تر» (Foran, 1993, p. 16) و یا «برای درک کامل انقلاب‌ها باید انعطاف‌پذیری نخبگان، صفحه‌بندی‌های مردمی فرآیندهای بسیج و نیز اهداف و نتایج متغیر بازیگران و رویدادهای

انقلابی را در نظر گرفت» (Goldstone, 2001, p. 172). البته این مدل‌سازی را برخی انقلاب پژوهان به دلیل نادیده گرفتن عناصری چون عاملیت، روانشناسی، تعهدات عاطفی، فرهنگ و سیاست مورد نقد قرار داده‌اند (Emir & Goodwin, 1996, pp.360-361). برخی هم عقیده دارند آثار نظریه پردازان جسور نسل سوم، (Skocpol, 1979; Gurr, 1970; Tilly, 1978; Trimberger, 1978) که بر پیچیدگی و اقتضای پدیده‌های انقلابی تأکید داشتند و اغلب گرچه برای تحلیل خود یک عامل را بر عوامل دیگر - که فکر می‌کردند به شدت مورد غفلت قرار گرفته است - (گار؛ عوامل روان‌شناختی، تیلی؛ فرآیندهای سیاسی طولانی، تریمرگر؛ نقش نخبگان انقلابی، اسکاچ پل؛ نقش دولت) ترجیح می‌دادند؛ اما آن‌ها واقف بودند که متغیرهای دیگر نیز دارای توان علی قابل توجهی هستند (Abrams, 2019, p. 8).

گسترش دو حوزه مطالعاتی جدید، هم توجه بسیاری از پژوهشگران انقلاب را جلب کرد و هم موجب نارضایتی عده قابل توجهی از محققین این حوزه شد. این دو حوزه مطالعاتی عبارت بودند از؛ مطالعات جنبش‌های اجتماعی و مطالعات حوزه دموکراتیزاسیون. این دو حوزه گرچه کمک شایانی به مطالعات انقلاب‌ها کرده‌اند؛ اما درعین حال مطالعه انقلاب‌ها هدف غایی آن‌ها نبوده است. در چنین مطالعاتی فرآیندهای انقلابی به‌عنوان نمونه‌ای از «سیاست ستیز^۱» در نظر گرفته می‌شدند، جنبش‌های انقلابی هم به‌عنوان «جنبش‌های اجتماعی انقلابی» و پیامدهای انقلابی هم به‌عنوان مواردی از «گذار دموکراتیک^۲» تلقی می‌شوند (Abrams, 2019, P. 9). پیش‌از این سه محقق برجسته حوزه مطالعات انقلاب و کنش‌های جمعی اعتراضی در زمینه سیاست ستیز کتابی منتشر کرده بودند.^۳ آن‌ها سعی کردند تا زمینه مطالعات جدیدی را فراهم آورند که به پویایی‌ها، مکانیسم‌ها، فرآیندها و دوره‌هایی که طیف وسیعی از پدیده‌های سیاسی همچون اعتراض‌های غیر پیوسته، انتخابات، درگیری‌های قومی، جنگ‌های داخلی و تروریسم دربرمی‌گرفت، توجه بیشتری صورت گیرد؛ اما مسئله اصلی آن است که این پروژه «یک حوزه تخصصی کاملاً مجزا

1. Contentious Politics

2. Democratic Transition

3. Macadam, Doug; Tarrow, Sidney; Tilly, Charles (2004) Dynamics of Contention, Cambridge University Press.

بود که به مطالعه تطبیقی انقلاب متصل شده بود و البته کار آن‌ها در درون رویکرد نسل چهارم نظریه انقلاب قرار داشت» (Abrams, 2019, P. 9; McAdam, Tarrow & Tilly, 2004, p. 2). در خصوص مطالعه پیامدهای انقلابی و به تعبیری دموکراتیزاسیون نیز مطالعات مفصلی در خصوص تحولات سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۱ صورت گرفته است (Huntington, 1991; Brown, 2013; Stepan & Linz, 2013). اما پژوهشگران حوزه مطالعات انقلاب‌ها نقدهای زیادی به ارتباط دادن و یا محدود کردن اهداف انقلاب‌ها به دموکراتیزاسیون دارند. «ارتباط بین دموکراتیزاسیون و انقلاب را متخصصان گذار به گونه‌ای عادی مورد سوءاستفاده قرار داده‌اند» (Lawson, 2008, p. 157). در خصوص دو مورد پیش گفته چند نکته حائز اهمیت است؛ نخست اینکه هر دو رویکرد در درون رهیافت نسل چهارم رشد کرده و به گسترش این نسل کمک کرده‌اند و دوم مطالعات جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیزاسیون در حوزه مطالعات انقلاب‌ها، موضوع‌های محوری نیستند. همان‌گونه که آبرامز اشاره می‌کند: «انقلاب‌ها گهگاه در فرآیندهای دموکراتیزاسیون رخ می‌دهند و اغلب ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی را دارند؛ اما این دو پدیده نهایتاً در مطالعات انقلاب‌ها، موارد حاشیه‌ای هستند؛ بنابراین جای تعجب نیست که دانش حاصل از چنین رویکردهایی بیش از آنکه در مورد انقلاب به ما کمک کند، به مطالعات دموکراتیزاسیون و جنبش‌های اجتماعی کمک می‌کنند» (Abrams, 2019, p. 10)؛ اما در مجموع برای آبرامز که تمرکز اصلی‌اش بر وقایع ۲۰۱۱ است، رویدادهای فوق‌تداوم نسل چهارم است و نسل پنجم هنوز توسعه نیافته است (Beck & Ritter, 2021, p. 2).

بنابراین توان تحلیلی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب به دلایل مختلف مورد تردید قرار گرفته است: پوشش دادن متغیرهای خیلی زیاد برای تحلیل پدیده انقلاب؛ دور شدن از نظریه‌پردازی جسورانه (آن‌گونه که در نسل دوم و سوم بود)؛ یا جابجا شدن موضوع (انقلاب) با موضوع‌های دیگری (دموکراتیزاسیون، جنبش‌های اجتماعی). مسائل بسیار زیادی وجود دارد که نظریه‌های نسل چهارم انقلاب‌ها پاسخی برای آن‌ها ندارند، بالأخص پیامدهای انقلاب‌های بهار عربی (۲۰۱۱) همچنان یکی از نقاط مبهمی است که نیاز به

پژوهش‌های تجربی و نظری گسترده‌ای دارد، نظریه‌هایی که بتوانند طیف گسترده‌تری از پدیده‌های انقلابی را به تصویر بکشند، نه تنها به نخبگان و سازمان‌های انقلابی بلکه به نقش و اثرگذاری توده‌ها هم توجه نمایند و نتایج و پیامدهای انقلاب را نیز توضیح دهند.

در تقابل با بحث‌های پیشین، بک و ریتر مباحثه‌های آلینسون (2019) و آبرامز (2019) در مورد وضعیت کنونی نظریه انقلاب و نیز وضعیت و توان نسل چهارم نظریه‌های انقلاب برای پاسخگویی به مسائل جاری و تجربی در حوزه انقلاب را مورد بحث و نقد قرار داده و ادعا کرده‌اند که باید ایده «نسل‌های نظری» را کنار گذاشته و در عوض درباره ایده‌های جدید و پدیده‌ها بحث کنیم و آینده جدیدی را برای مطالعات انقلاب تصور نماییم (Beck & Ritter, 2021, p.7)، اگر ما خود را از این پرسش‌ها رها کنیم که نسل چهارم چه بوده یا هست و نسل پنجم چیست یا چه خواهد بود، آنگاه آینده پربارتری را برای مطالعه انقلاب می‌توانیم ترسیم کنیم (Beck & Ritter, 2021, p.5). آن‌ها بر این باورند که «فرمول نسل بندی گلدستون نویسندگان را تشویق می‌کند تا به جای جستجوی چارچوب‌های خود، چارچوب فکری وی را اساس کار پژوهش خویش قرار دهند» (Beck & Ritter 2021, pp.2-3). علاوه بر این برخی از ویژگی‌های نسل‌های پیشین (به‌طور مثال، مکتب تاریخ طبیعی) هرگز از بین نرفتند (Sohrabi, 2002) و برخی از عناصر اصلی نظریه‌های جدید و بالأخص نسل سوم (تأکید بر دولت) در نظریه‌های قرن نوزدهم (توکویل) مورد توجه قرار داشته‌اند (Goodwin, 2001). از سویی برخی از آثار قدیمی مثل کالبدشکافی انقلاب برینتون (1938) به دلیل محبوبیتشان در آثار نویسندگان اخیر بازتاب یافته‌اند (Stone, 2013) و از سوی دیگر تکیه بر برخی از آثار در مطالعات نسلی موجب به حاشیه راندن و نادیده گرفتن برخی آثار مهم دیگر شده است، به‌طور مثال تکیه بیش از حد بر اثر کرین برینتون موجب کم‌توجهی به آثار ادواردز (1927)، سوروکین (1925) و مریمن (1938) شده، تکیه بر اثر مشهور گار (1970) موجب به حاشیه راندن دو اثر مهم اسملسر (1962) و جانسون (1966) و نیز توجه بیش از حد به اثر مشهور اسکاچ پل (1979) موجب نادیده گرفتن اثر مهم پایژ (1975) شده است (Beck & Ritter, 2021, p.3)؛ بنابراین تفکر نسلی منطق حذف و کنار گذاشتن را در کل در ذات خود دارد و مبنای آن هم این است که هر (حدوداً) بیست سال یک‌بار بایستی رویکرد پیشین مطالعات انقلاب را کنار گذاشت (Beck

5, p. 201, & Ritter). معنای این سخن بک و ریتر آن است که ما هرگز با یک گسست کامل (گسست نسلی) مواجه نبوده‌ایم. آن‌ها بیان می‌کنند که «یکی از پیامدهای بالقوه تأسف بار تفکر نسلی، این ایده است که ثابت شده که نسل‌های پیشین نادرست بوده‌اند و این قضیه موجب نوعی ترس علمی شده که بازگشت به فهم گذشته نشان‌دهنده فقدان آگاهی از تاریخ این رشته و بدتر از آن فقدان چشم‌انداز نظری است» (Beck & Ritter, 2021, p. 3); بنابراین اگر خود را از استعاره نسل‌های نظریه انقلاب رها کنیم نه تنها تداوم بحث‌ها را در طول دهه‌ها، بلکه راه‌حل‌های موفق آن‌ها را نیز می‌بینیم و استفاده می‌کنیم، رویکرد استعاره نسل‌های گلدستون در مواقعی دیدگاه ما را در مورد پیشرفت واقعی این رشته و مهم‌تر از آن این که چگونه به‌طور جمعی آن را توسعه دهیم، محدود کرده است (Beck & Ritter, 2021, p. 3).

از جمله موارد دیگر مناظره‌ای است که بین جان دان (2018) و هوگو اسلیم (2018) بر سر پایان و یا تداوم انقلاب در گرفته است. دان بر این باور است که شکست انقلاب‌های سوسیالیستی و فروپاشی شوروی باعث شده است تا رؤیای انقلاب‌های بزرگ انقلابیون پرشور که همراه با وجه غایت‌شناسانه مهمی بود و هدف آن برانداختن نظم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود بود و آن را پیگیری می‌کردند، کاملاً به پایان رسد (Dunn, 2018). دانیل ریتر در تقابل با این دیدگاه می‌نویسد: «به نظر من به‌جای نشان دادن پایان انقلاب، سال ۱۹۸۹ را باید به‌عنوان یک مقطع حساس در تکامل انقلاب تلقی کرد، زیرا فروپاشی شوروی نسخه متفاوتی از انقلاب را مشروعیت بخشید» (Ritter, 2019, p. 10); بنابراین می‌توان گفت که انقلابیون جدید دستاوردهای محدود اما بالقوه پایدار را در مقابل آرمان‌های اتویپایی که مسلماً توسط جامعه بین‌المللی خنثی می‌شده‌اند، انتخاب می‌کنند. در چنین وضعیتی به نظر می‌رسد که انقلابیون خود را از نظر گفتمانی با ارزش‌های گسترده غربی؛ دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و آزادی‌های فردی هم سو کنند؛ بنابراین بهتر است به‌جای تعریف پیشین انقلاب، تعریف جورج لاوسون را برای انقلاب به کارگیریم که تعریف مناسب‌تری برای رویدادهای سه دهه اخیر است؛ «انقلاب‌ها ابژه‌های تحلیلی ثابتی نیستند، بلکه فرآیندهایی هستند که در قالب زمان و مکان تغییر می‌کنند» (Lawson, 2019, p. 3).

اگر از جنبه نسل پنجمی و بر اساس دیدگاه جان دان به موضوع بنگریم، نتیجه آن

خواهد بود که انقلاب‌ها دیگر (به شیوه گذشته) رخ نمی‌دهند و باید به موارد جدید با یک عنوان و برچسب مناسب‌تر (مثلاً فروپاشی رژیم) اشاره کنیم و به تبع آن یک زمینه تحقیقاتی جدید را ایجاد کنیم؛ اما بر اساس دیدگاه ریتر (2019) و لاوسون (2019) می‌توانیم انقلاب را امری زنده و امروزی تعریف نماییم که بر اساس آن انقلاب‌های «غیرمسلح»^۱ را سرنگونی‌های نامنظم رژیم‌های سیاسی از طریق بسیج توده‌ای عمدتاً غیر خشونت‌آمیز بنامیم، «بسیج که تلاش می‌کند به سرعت و زور رژیم موجود را سرنگون کند تا روابط سیاسی، اقتصادی و نمادین را تغییر دهد» (Lawson, 2019, p. 10). البته انتقادات زیادی به این تعریف وارد شده است (Abrams, 2021؛ Allinson, 2021)؛ زیرا این تعریف همچنان عناصر مهمی از تعاریف پیشین انقلاب؛ تغییر سریع و همراه با زور را در درون خویش دارد و برای تبیین دگرگونی‌های غیر خشونت‌بار و آرام در سه دهه اخیر همچنان نارسا و ناتوان است.

بنجامین آبرامز در مقاله «به سوی باز احیاء نظریه انقلابی» (2021) در ادامه مباحث نقادانه خویش (نقد آلینسون، بک و ریتر) خواهان بازسازی نظریه انقلاب برای تحلیل و تبیین رویدادها و حوادث جاری است. در اصل وی بر این باور است که نسل چهارم نظریه‌های انقلاب به طور قطعی در معرض تهدید قرار گرفته است (Abrams, 2021, p. 142). او با نقد آراء بک و ریتر (2021) در خصوص گذر از فرمول نسل بندی انقلاب‌ها به شیوه گلدستون (1980، 2001، 2003) و فورن (1993، 2005)، بر این نکته تأکید می‌کند که نسل چهارم نظریه‌های انقلاب برخلاف سه نسل پیش از آن، تلاش برای دسته‌بندی و مقوله‌بندی گذشته نبوده، بلکه این نسل تلاشی بلندپروازانه برای آینده‌ای جدید بوده است؛ اما مشکل اصلی آن است که نسل چهارم علی‌رغم برخی پیشرفت‌های اولیه بسیار چشمگیر نظریه‌پردازان آن و تلاش‌های شجاعانه بعدی محققان، هرگز به معنای واقعی تحقق پیدا نکرد. به همین دلیل گرچه فراتر رفتن از اندیشه نسلی دارای فوایدی است؛ اما انجام این کار به ما اجازه نمی‌دهد که نسل چهارم را کاملاً کنار بگذاریم؛ بنابراین مسئله مهم این است که ما در مورد این که پیشرفت نظریه در کجا متوقف شده است تأمل کنیم و برای تجدید حیات آن بکوشیم

(Abrams, 2021, p. 144). آبرامز هم همانند آلینسون که استدلال کرده «تئوری‌های موجود در مورد انقلاب در همگامی با تحولات تجربی ناکام مانده‌اند» (Allinson, 2019) و بک و ریتر که از این هم فراتر رفته و مرگ نظریه‌های مبتنی بر نسل بندی مطالعات انقلاب را اعلام کرده و خواهان نگاه متفاوت به گذشته و ساختن مسیرهای جدید (نظریه‌ها) برای آینده هستند، «مطالعات انقلاب مرده است، زنده باد مطالعات انقلاب»^۱ (Ritter, 2021) (Beck خواهان گسست از گذشته است (Abrams, 2021, p. 149): اما وی بر تلاش مجدانه برای بازسازی نظریه انقلابی تأکید می‌کند «بازسازی نظریه انقلابی به چیزی بیش از تازگی نیاز دارد، صرف از سرگیری بحث‌های موجود بر اساس مقدمات غیر انتقادی به ارث رسیده، کفایت نمی‌کند، ما می‌توانیم و باید یک قدم جلوتر برویم و دفتر مباحث و گفتگوهای قدیمی را دوباره بازکنیم، دانش موجود را به پرسش بگیریم و به‌طور کلی بحث‌های جدیدی را آغاز کنیم» (Abrams, 2021, p. 149) و نهایتاً مقاله خود را با این جمله شعارگونه به پایان می‌رساند: «برای پیوستن به جریان علمی که به‌سرعت در حال ظهور است: نسل چهارم تئوری انقلابی مرده است، زنده باد بازسازی نظریه انقلابی»^۲ (Abrams, 2021, p. 149).

آلینسون در مقاله «در مورد نسل‌های نظریه انقلابی: یک پاسخ» (2021) تلاش کرده است تا ضمن پاسخ به نقدهای آبرامز (2019)، بک و ریتر (2021)، بر ادعای خویش برای شناسایی نسل پنجم دفاع کند (Allinson, 2021, p. 1). سؤال آلینسون همچنان همان پرسشی است که پیش‌ازین طرح کرده بود، «چه اتفاقی برای انقلاب اجتماعی افتاد؟» (2019, 2021). این در حالی است که دو دهه اول قرن بیست و یکم بیش از ادوار دیگر شاهد حوادث انقلابی بوده است؛ اما ویژگی‌های تحولات این دو دهه به‌طور قابل توجهی با انقلاب‌های قرن بیستم (تا سال ۱۹۸۰) متفاوت است. حتی اگر شش مورد انواع انقلاب را که گلدستون از آن‌ها نام می‌برد (انقلاب‌های بزرگ، انقلاب‌های سیاسی، انقلاب‌های اجتماعی، انقلاب‌های نخبگان یا انقلاب از بالا، انقلاب‌های شکست‌خورده، شورش‌ها یا

1. Revolution Studies is Dead; Long Live Revolution Studies

2. The Fourth Generation of Revolution Theory is Dead, Long Live the Regeneration of Revolutionary Theory

اعتراض‌ها) معیار مقایسه قرار دهیم، بازهم شاهد آن هستیم که انقلاب‌های اواخر قرن بیستم و دو دهه اول قرن بیست و یکم دارای ویژگی‌های متفاوتی بوده‌اند (انقلاب‌های سیاسی و غیر خشونت‌آمیز). از سال ۱۹۷۵ به بعد به‌استثنای انقلاب ایران شاهد انقلاب اجتماعی نبوده‌ایم. رژیم‌های سوسیالیستی اروپای شرقی از سال ۱۹۸۹ به بعد در پی اعتراض‌های آرام که با بسیج توده‌ای همراه بودند، جای خود را به دموکراسی‌های پارلمانی مبتنی بر بازار دادند. انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱ هم اگرچه در ایجاد دگرگونی اجتماعی و بعضاً سیاسی موفقیت قابل توجهی نداشتند؛ ولی همراه با بسیج توده‌ای گسترده‌ای بودند، «درواقع این‌ها بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین جنبش‌های اعتراضی در تاریخ هر یک از کشورهای خود بودند (چهار کشور تونس، مصر، بحرین و یمن) و برخی از آن‌ها از بزرگ‌ترین جنبش‌های اعتراضی در جهان بودند» (Allinson, 2021, p. 5)؛ بنابراین چرا با وجود بسیج اجتماعی و وجود موقعیت‌های انقلابی گسترده، در این کشورها دگرگونی اجتماعی گسترده‌ای رخ نداد؟ بر اساس شواهد موجود، یک فرآیند واقعی و تجربی در جهان رخ داده است که نیازمند بحث و بررسی است (Allinson, 2021, p.7). در واقع ما با معمایی به نام افزایش بسیج توده‌ای همراه با کاهش دگرگونی اجتماعی مواجه هستیم. انقلاب‌های پیشین دو ویژگی داشتند، ملی‌گرایی و ضدیت با استعمار/امپریالیسم و در بسیاری از کشورهایی که انقلاب شد، جنبش‌ها معمولاً علیه سلطه ارضی زمین‌داران بزرگ و دولت‌های وابسته به استعمار/امپریالیسم بودند، در چین، کوبا، مکزیک، الجزایر و ویتنام «جنگ‌های دهقانی» به‌صورت شورش‌ها علیه سلطه ارضی و برای توزیع گسترده زمین اتفاق افتاد (Wolf, 1999, p.x-ix). از سوی دیگر ضدانقلاب هم در این کشورها غالباً زمین‌داران بزرگ، نیروهای وابسته به قدرت‌های استبدادی و نیز قدرت‌های استعماری/امپریالیستی بودند.

از منظر دگرگونی‌های زمینه‌ای و بنیانی نیز می‌توان به چند نکته اشاره کرد؛ نکته نخست این‌که در نیمه دوم قرن بیستم همان‌گونه که برنشتاین و آلبرتوس یادآوری می‌کنند: «اصلاحات ارضی محور اکثر استراتژی‌های توسعه ملی در جهان پسااستعماری بود» (Bernstein, 2004)، «در نیمه دوم قرن بیستم، برنامه‌های اصلاحات ارضی حدود یک و نیم میلیارد نفر را تحت تأثیر قرارداد» (Albertus, 2017, p. 268)، با اصلاحاتی که در مناسبات ارضی صورت گرفت به میزان قابل توجهی کشمکش‌ها و منازعه‌های مرتبط

با این قضیه نیز کم‌رنگ شده و به حاشیه رفتند. نکته دوم ظهور طبقه کارگر سازمان‌یافته شهری است که محصول پروژه‌های صنعتی شدن و شهرنشینی گسترده بود، نکته سوم ظهور اینترنت و متعاقب آن ظهور و گسترش شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی بود که موجبات تسهیل هر چه بیشتر ارتباطات و مناسبات مختلف انسانی را فراهم ساختند. این تحولات (گسترش جهان زیست شهری) زمینه را برای مشارکت هر چه بیشتر نیروهای شهری که خواهان دموکراتیزه کردن مناسبات سیاسی بودند، فراهم کرد، وقوع انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱ نشان‌دهنده نمونه‌ای از این تغییرات بود (Allinson, 2021, p. 8).

مسئله دیگر در خصوص تحولات اخیر، نوع ویژگی‌های ضدانقلاب است. در کشورهای عربی به‌محض دگرگونی اوضاع، فروپاشی نظم سیاسی و ناامن شدن فضای کلی جامعه، ضدانقلاب در کشورهای مصر و تونس بر میراث توسعه (مدرنیزاسیون) ملی سکولار از یک‌سو و نیز خطر به قدرت رسیدن احزاب سیاسی اسلامی تمرکز کرد. در سوریه و بحرین قدرت متزلزل مرکزی به کمک نیروهای خارجی و قدرت‌های بزرگ و با سرکوب بی‌رحمانه، در مقابل جنبش توده‌ای مردم مقاومت کرده و نهایتاً پایدار ماند و جنبش را ناکام گذاشتند. در لیبی و یمن هم علی‌رغم فروپاشی دولت، هرج‌ومرج و جنگ داخلی در هر دو کشور حاکم شد (Allinson, 2021, p. 9)؛ بنابراین هم در وقوع و هم پیامدها، انقلاب‌های جدید تفاوت‌های قابل توجهی با انقلاب‌های اجتماعی قرن بیستم و پیش از آن دارند که به نظر می‌رسد نسل چهارم نظریه‌های انقلاب توان لازم برای تبیین این رویدادها را ندارد.

سخن پایانی

شاید تکانه فروپاشی دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹ نقطه آغازین فروپاشی رژیم‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی و پس‌از آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یوگسلاوی و انقلاب‌های رنگی گرجستان، اوکراین، قرقیزستان بود...؛ اما در این رویدادهای بزرگ چند نکته مهم نهفته بود: نخست این که سوسیالیسم (بدان گونه که انقلابیون روس و زمامداران بعدی شوروی وعده داده بودند) به‌عنوان یک نظریه رقیب اقتصادی در رقابت با اقتصاد آزاد و باز، شکست خورد و شاید بدان شکل که در اواخر قرن نوزدهم و در طی قرن بیستم تا دهه هفتاد

مدعی بود و دلباختگانی از جان گذشته داشت، دیگر بازنگردد. دوم؛ شکست سوسیالیسم به‌عنوان پرتوان‌ترین و پرترفدارترین ایدئولوژی انقلابی قرن بیستم، پایانی بر رخداد‌های انقلابی ایدئولوژی محور سخت آیین بود؛ بنابراین در طی سه دهه پس از فروپاشی مرکز اصلی و سردمدار سوسیالیسم در جهان، اکثر انقلاب‌هایی که در جهان رخ داده‌اند (و تعداد آن‌ها هم قابل توجه بوده است)^۱، فاقد یک ایدئولوژی منسجم، همه‌گیر، سخت آیین و متمرکز بوده‌اند. سوم؛ وقتی جنبش‌های اعتراضی و انقلابی فاقد ایدئولوژی محوری و راهبر باشند، آنگاه و به تبع این وضعیت، این جنبش‌ها فاقد رهبری واحد و ایدئولوگ هم خواهند بود. از سوی دیگر، ایدئولوژی‌های دیگری چون اسلام سیاسی هم به دلیل تجربه انقلاب ایران دچار نوعی فرسایش و فروشدگی و کاهش قدرت از درون شدند و لیبرالیسم نیز به دلیل تکرار، هرگز توان تبدیل به یک ایدئولوژی راست آیین را ندارد. چهارم؛ بنابراین در همه (تقریباً) این جنبش‌های اعتراضی و انقلابی (سه دهه اخیر)، دموکراسی خواهی بیش از سایر خواست‌ها، مخرج مشترک خواست‌های انقلابیون بوده است. حتی در تونس حزب نسبتاً قدرتمند و با سابقه «حركة النهضة» رویکرد دموکراتیک را پذیرفت. پنجم؛ با توجه به جمیع این ویژگی‌ها و نکات، می‌توان چنین ادعا کرد که رویدادهای انقلابی هم از جنبه صوری و هم درونی و محتوایی دچار دگرگونی قابل توجهی شده‌اند.

رخداد‌های دهه آخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم همه انقلاب پژوهان را دچار نوعی سردرگمی کرد، در پی اعتراض‌های گسترده آرام و بدون خشونت (بسیج گسترده مردمی)، رژیم‌های آهنین کمونیستی و سوسیالیستی یکی بعد از دیگری فروریختند، نظام‌های نسبتاً دموکراتیک (ضعیف، برخلاف رژیم‌های قدرتمند پسا انقلابی) جایگزین شده و خبری از خشونت‌ها و برخوردهای انقلابی پس از پیروزی انقلاب نبود و دگرگونی اجتماعی قابل توجهی هم رخ نداد. این رویدادها انقلاب بودند؛ اما بسیاری از ویژگی‌های انقلاب‌های قرن بیستم (تا دهه ۱۹۸۰) و پیش از آن را نداشتند؛ بنابراین انقلاب پژوهان و پژوهشگران حوزه‌های سیاسی و اجتماعی به سرعت و با دست‌پاچگی، دست‌به‌کار نام‌گذاری شدند؛ «انقلاب‌های مخملی»^۲،

۱. برای اطلاع از تعداد رخداد‌های انقلابی و اعتراضی در این دوره، رجوع شود به: (Brannen, 2020).

2. Velvet Revolutions

«اصقلاب^۱»، «انقلاب‌های رنگی^۲» ... درحالی که هنوز پژوهشگران و نظریه‌پردازان از سرگیجه این انقلاب‌ها رها نشده بودند، در سال ۲۰۱۱ موج جدید و بسیار سریعی از جنبش‌ها، شورش‌ها و حرکت‌های انقلابی شمال آفریقا و بخشی از خاورمیانه را درنوردید (که شرح آن در بخش‌هایی از این نوشتار آمده است). نظریه‌پردازان، مفسران و تحلیل‌گران در مقابل معماهای بیشتری قرار گرفتند؛ زیرا توان و ظرفیت میراث نظری پیشین برای تبیین این رویدادها به مقدار قابل توجهی مورد تردید و پرسش قرار گرفته بود.

گرچه با انباشت هر چه بیشتر پژوهش‌ها و کارهای نظری در مورد رخداد انقلاب برخی پژوهشگران انواعی از دسته‌بندی‌ها (که از ویژگی‌های علمی هر رشته‌ای است) از نظریه‌های انقلاب ارائه کرده بودند، ولی برای نخستین بار گلدستون (۱۹۸۰) نظریه‌ها و پژوهش‌های عمده در باب رخدادهای انقلابی را به سه دسته (نسل) مهم تقسیم‌بندی کرد و برای هر کدام هم در یک تصویر طولی تاریخی - محتوایی، ویژگی‌هایی برشمرد. نکته مهمی که در بطن این سنخ‌شناسی وجود داشت نوعی حرکت تکاملی در درون این رشته مطالعاتی بود که البته حاصل گسست هر پارادایم از پارادایم پیشین هم بود، ولی این گسست هرگز به معنای نفی کامل نظریه‌های پیشین نبوده، بلکه در هر تغییر یا گسست نسلی، رهیافت معرفتی و رویکرد روش‌شناختی دچار تغییر اساسی شده است. جان فورن در سال ۱۹۹۳ و پس از او گلدستون در سال ۲۰۰۱ تلاش کردند تا از نسل سوم که بر بستر رهیافت ساختاری نباشده بود، گذر کرده و با توجه به ویژگی‌های تحولات مرتبط با انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه و نیز تحولات جهانی اواخر قرن بیستم شرحی از ظهور نسل جدیدی از انقلاب‌ها ارائه کنند (نسل چهارم). فرمول نهایی فورن شامل چند شرط علی و پیامدهای آن بود؛ شرط اول شامل موارد زیر است:

- فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی اعمال‌شده از سوی قدرت‌های مرکزی نظام جهانی؛

- به وجود آمدن ساختارهای اجتماعی و اقتصادی وابسته در طی زمان (توسعه وابسته)؛
- پیامدهای منفی این وضعیت، توسعه وابسته، بیکاری، تورم، واردات مواد غذایی،

1. Revolutions

2. Color Revolutions

؛...

- تشکیل حکومتی سرکوبگر برای ایجاد نظم و کنترل این وضعیت و در نتیجه کنار گذاشتن مخالفان.

شرط دوم:

- وجود فرهنگ‌های سیاسی مخالف؛ در چنین وضعیتی بخش‌هایی از جامعه این تغییرات را زنده نگه می‌دارند و با استفاده از گرایش‌های فرهنگی (ناسیونالیسم، سوسیالیسم، مذهب و دیگر اشکال فرهنگی) دست به تفسیر مشکلات می‌زنند، بنابراین:

- شکل‌گیری و ایجاد فرهنگ سیاسی مقاومت و مخالفت؛

- گسترش بحران و رکود اقتصادی؛

- کاهش نظارت قدرت‌های بزرگ، در واقع هم‌زمان فشار بر این گونه رژیم‌ها برای ایجاد فضای باز در داخل (فضای باز سیاسی) و گشایش در فضای جهانی (فضای باز جهانی، یا به قول فریده فرهی، ائتلافی منفی در جهت براندازی)؛

- در نهایت شکل‌گیری ائتلاف چندطبقه‌ای مخالفان رژیم و وقوع انقلاب (Foran, 1993, pp. 17-20).

گلدستون نیز نظریهٔ انقلابی نسل چهارم را واجد ویژگی‌هایی می‌داند که به اختصار عبارت بود از: نظریهٔ نسل چهارمی لازم است تا همهٔ شروط کلیدی اسکاچپول را واژگون نماید، با بی‌ثباتی به‌عنوان یک وضعیت پروبلماتیک برخورد کند، طیف وسیعی از عوامل و شرایط را به‌عنوان عوامل بر هم زندهٔ ثبات در نظر گیرد و تصدیق نماید که فرآیندها و انقلاب‌ها محصول فرآیندهای هویت‌یابی، شبکه‌ها، اتحادها، رهبری و ایدئولوژی‌های رقیب و تعامل بین حاکمان، نخبگان، گروه‌های مردمی و قدرت‌های خارجی در پاسخ به منازعات پیش رو هستند (Goldstone, 2001, p. 172). با توجه به این که گلدستون بر این باور بود که هر انقلابی می‌تواند ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد؛ بنابراین وی دیدگاه فرآیند محور را مطرح و انقلاب را یک پدیدهٔ برایندهٔ معرفی می‌کند. منظور گلدستون از

این تعریف آن است که مجموعه شرایطی در یک کشور موجب برهم خوردن ثبات سیاسی می‌شود - که احتمالاً در هر کشوری نسبت به سایر کشورها متفاوت است - و به دنبال آن تعارض‌هایی بین مخالفین و ارباب قدرت صورت می‌گیرد. در چنین شرایطی گروه‌های پیشرو، شبکه‌های بین فردی و همکاری‌ها و اتحادهای بین طبقاتی نقش بسیار مهمی دارند؛ بنابراین نظریه‌های آینده باید الگوهای مختلفی را برای شرایط سقوط خاص حکومت‌ها در نظر بگیرند (Goldstone, 2001, p. 174).

بنابراین وی در بخش دوم کتابی که در سال ۲۰۰۳ منتشر کرد، طرحی با عنوان: «مطالعات تطبیقی-تاریخی انقلاب» مطرح کرد که حاکی از نوعی دسته‌بندی جدید از انقلاب‌ها بود. برخی عناوین این دسته‌بندی جدید عبارت بودند از:

- انقلاب‌های جمهوری خواهانه: انقلاب‌های انگلیس، فرانسه و امریکا؛
- انقلاب‌های مارکسیستی: انقلاب‌های روسیه، چین و کوبا؛
- انقلاب‌هایی که علیه دیکتاتوری‌ها شکل می‌گیرند: انقلاب مکزیک، نیکاراگوئه، ضد بسیج در ایران و فیلیپین؛
- انقلاب بر ضد کمونیسم: اروپای شرقی ۱۹۸۹، روسیه ۱۹۹۱-۱۹۸۹، اعتراض‌های دانشجویی ۱۹۸۹ چین؛
- جنگ‌های چریکی و شورش‌های قومی: جنبش‌های چریکی امریکای لاتین، آفریقای جنوبی، انتفاضه در فلسطین و جنگ‌های انقلابی در افغانستان (Goldstone, 2003).

البته وی در این کتاب مجدداً بر چهار سنخ نظریه انقلاب تأکید کرد:

- نظریه‌های تاریخ طبیعی انقلاب‌ها، مطالعاتی که طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ صورت گرفتند؛
- نظریه‌های عمومی در مورد خشونت سیاسی که طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به رشته تحریر درآمدند؛
- نظریه‌های ساختارگرایانه انقلاب که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و طی دهه ۱۹۸۰ رواج یافتند؛
- و نهایتاً با سقوط و اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی گروه چهارمی

از نظریه‌های انقلاب سر برآورد که می‌توان آن‌ها را نظریه‌هایی توصیف کرد که توجه ویژه‌ای به «عاملیت، ایدئولوژی و فرآیند انقلابی دارند» (Goldstone, 2003). به‌طور خاص با وقوع انقلاب‌هایی موسوم به بهار عربی، مجادلات قابل توجهی بین انقلاب پژوهان بر سر چگونگی تبیین این پدیده‌ها درگرفت. نکته اول و مهم میراث ساختاری مبتنی بر اقتصاد سیاسی است که بسیار مورد تأکید فورن و تا حدودی گلدستون است. انقلاب‌های عربی فاقد پیش‌زمینه‌های اعتراضی و فرآیندهای قابل توجهی بودند که حاکی از شکل‌گیری اتحادها و سازمان اعتراضات در یک فرآیند تاریخی است. نکته دوم فقدان شکل‌گیری ایدئولوژی انقلابی در اعتراض‌ها بود، شاید بتوان دموکراسی خواهی را مخرج مشترک همه کنش‌های جمعی اعتراضی در جریان بهار عربی دانست، اما دموکراسی خواهی در این اعتراض‌ها هرگز به یک ایدئولوژی سخت آیین تبدیل نشد و نمی‌تواند بشود. نکته سوم فقدان رهبری واحد و ایدئولوگ بود، در هیچ کدام از جنبش‌های اعتراضی و انقلابی ۲۰۱۱ رهبری واحدی وجود نداشت.

بنابراین شاید استدلال گلدستون در خصوص خاص بودن شرایط انقلاب‌ها قابل توجه باشد؛ اما درعین حال، کشورهای عربی هم دارای شرایط مشابه در پیش از وقوع انقلاب بودند، «نظام‌های استبدادی، شخص محور، سکولار و مدعی مدرنیزاسیون» و هم برخی ویژگی‌های مشترک در دوران انقلاب و پسا انقلاب را داشتند؛ آغاز سریع، بسیج عمومی و توده‌ای گسترده، آرام و غیر خشونت‌آمیز (البته در برخی از کشورها در پی خشونت گسترده حکومت و شروع جنگ داخلی حرکت‌های آرام به خشونت گرایید)، استفاده گسترده از شبکه‌های اجتماعی مجازی و پدیده ضدانقلاب. بدین صورت نمی‌توان بر خاص بودن این انقلاب‌ها صحنه کامل گذاشت.

مجادله‌ها و گفتگوهایی که بین آلینسون، آدامز، لائوسون، بک، ریتز، اسلیم، دان و ... در خصوص وضعیت کنونی نظریه / نظریه‌های انقلاب صورت گرفته، حاکی از وضعیت مبهمی است که با توجه به تحولات سه دهه اخیر به وجود آمده و می‌تواند به مسیری برای برون‌رفت از وضعیت کنونی بیانجامد. اکثر این انقلاب پژوهان بر این مسئله توافق دارند که رویدادهای انقلابی سه دهه اخیر تفاوت‌های قابل توجهی با انقلاب‌های پیش از دهه ۱۹۸۰ میلادی داشته‌اند. نگارنده با دیدگاه آبرامز همدلی بیشتری دارد که نسل پنجم

را (به لحاظ نظری / نظریه‌پردازی) نسلی در حال شدن می‌داند. نسل جدیدی که بتواند علل، فرآیندها و پیامدهای انقلاب‌های جدید را تبیین کند. «اعتراض‌های نسبتاً آرام، غیر خشونت‌آمیز، ناگهانی (تا حدودی)، همراه با بسیج توده‌ای گسترده، فاقد رهبری واحد و ایدئولوژی، با استفاده گسترده از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، همراه با تغییرات سیاسی در راستای دموکراتیزه کردن فرآیندهای حکومت‌گری»، اگر این تعریف و توصیف از انقلاب‌های جدید را بپذیریم، آنگاه می‌توان ادعا کرد که نظریه انقلابی بایستی توان تحلیل این فرآیند را داشته باشد.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: نویسنده به تنهایی تمام مقاله را نوشته است.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسنده در این مقاله هیچگونه تعارض منافی وجود ندارد.

تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسنده حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- Abbott, A. (1988). Transcending General Linear Reality. *Sociological Theory*, 6(2), 169-86. <https://doi.org/10.2307/202114>
- Abdelrahman, M. (2014). *Egypt's Long Revolution: Protest Movements and Uprisings*. Abingdon: Routledge.
- Abrams, B. (2019). A fifth generation of revolutionary theory is yet to come. *Journal of Historical Sociology*, 32(3), 378-386. <https://doi.org/10.1111/johs.12248>
- Abrams, B. (2021). Toward a Regeneration of Revolutionary Theory. *Historical Sociology*, 34(1), 142-149. <https://doi.org/10.1111/johs.12317>
- Adelman, J. (2006). *Sovereignty and Revolution in the Iberian Atlantic*. Princeton University Press.
- Albertus, M. (2017). Landowners and democracy: The social origins of

- democracy reconsidered. *World Politics*, 69(2), 233-276. doi: 10.1017/Soo43887116000277 <https://www.jstor.org/stable/26347374>
- Allinson, J. (2019). A fifth generation of revolutionary theory? *Journal of Historical Sociology*, 32(1), 142-151. <https://doi.org/10.1111/johs.12220>
 - Allinson, J. (2019). Counter- Revolution as International Phenomenon: The Case of Egypt. *Review of International Studies*, 45(2), 320-344. <https://doi.org/10.1017/S0260210518000529>
 - Allinson, J. (2021). On Generations of Revolutionary Theory: A Response. *Journal of Historical Sociology*, 34(1), 150-160. <https://doi.org/10.1111/johs.12316>
 - Aya, R. (1990). *Rethinking Revolutions and Collective Violence*. Amsterdam: Het Spinhuis.
 - Bailyn, B. (1967). *The Ideological Origins of the American Revolution* Harvard University Press.
 - Bayat, A. (2017). *Revolution without Revolutionaries: Making Sense of the Arab Spring*. Stanford University Press.
 - Beck, C. J. (2011). The World-Cultural Origins of Revolutionary Waves, *Social Science History*, 35(2), 167-207. <https://www.jstor.org/stable/23026498>
 - Beck, C. J. (2014). Reflections on the revolutionary wave in 2011. *Theory and Society*. 43(2), 197-223. <https://www.jstor.org/stable/43694715>
 - Beck, C. J. (2015). *Radicals, Revolutionaries, and Terrorists*. Cambridge Polity Press.
 - Beck, C. J. (2016). *Radicals, revolutionaries, and terrorists*. John Wiley & Sons.
 - Beck, C. J. (2017). Revolutions: Robust findings, persistent problems and promising frontiers. In: *M. Stohl, M. I. Lichbach*.
 - Beck, C. J. (2018). The structure of comparison in the study of

- revolution. *Sociological Theory*, 36(2), 134-161. <https://doi.org/10.1177/0735275118777004>
- Beck, C J.& Ritter, D. P. (2021). Thinking beyond generations: On the future of revolution theory. *Journal of Historical Sociology*, 34(1), 134-141. <https://doi.org/10.1111/johs.12315>
 - Bernstein, H. (2004). Land reform: Taking a long(er) view. *Journal of Agrarian Change*, 2, 433-463. <https://doi.org/10.1111/1471-0366.00042>
 - Brinton, C. (1965/ 1938). *The Anatomy of Revolution*. New York: Vintage.
 - Brown, N. J. (2013). Tracking the “Arab Spring”: Egypt’s Failed Transition. *Journal of Democracy*, 24(4), 45- 58. doi:10.1353/jod.2013.0064
 - Della Porta, D. (2016). *Where Did the Revolution Go? Contentious Politics and the Quality of Democracy*. Cambridge University Press.
 - Dubois, L. (2004). *Avengers of the New World*.
 - Dunn, J. (1972). *Modern Revolutions: An Introduction to the Analysis of a Political Phenomenon*. Cambridge University Press.
 - Dunn, J. M. (2018). Reply to Hugo Slim. *Contention*, 6(2), 81-85. <https://doi.org/10.3167/cont.2018.060207>
 - Edwards, L. P. (1927). *The Natural History of Revolution*. University of Chicago Press.
 - Emir Bayer, M. & Goodwin, J. (1996). Symbols, positions. objects: Towards a new theory of revolutionary and collective action. *History and Theory*, 35(3), 358-374. <https://doi.org/10.2307/2505454> <https://www.jstor.org/stable/2505454>
 - Fanon, F. (2001/ 1961). *The Wretched of the Earth*. London: Penguin.
 - Ferrer, A. (2012). Haiti, Free Soil, and Antislavery in the Revolutionary Atlantic. *American Historical Review*, 117(1), 40- 66. <https://www.jstor.org/stable/23309881>
 - Foran, J. (1993). Theories of revolution revisited? Towards a

- fourth generation. *Sociological Theory*, 11(1), 1-20. <https://doi.org/10.2307/201977> <https://www.jstor.org/stable/201977>
- Foran, J. (2005). *Taking power: On the origins of third world revolutions*. Cambridge University Press.
 - Furet, F. (1981). *Reinterpreting the French Revolution*. Cambridge University Press.
 - Goldstone, J. A. (1980) Theories of revolution: The third generation. *World Politics*, 32(3), 425-453. <https://doi.org/10.2307/2010111> <https://www.jstor.org/stable/2010111>
 - Goldstone, J. A. (1991). *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*. Berkeley: University of California Press.
 - Goldstone, J. A. (2001). Toward a fourth generation of revolutionary theory. *Annual Review of Political Science*, 4, 139-187. <https://doi.org/10.1146/annurev.polisci.4.1.139>
 - Goldstone, J. A. (2003). Comparative Historical Analysis and Knowledge Accumulation in the Study of Revolutions. in: James Mahoney and Dietrich Rueschemeyer, eds, *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, Cambridge University Press.
 - Goldstone, J. A. (2009). Rethinking Revolution: Integrating Origins, Processes, and Outcomes. *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East*, 29(1), 18- 32. <https://ssrn.com/abstract=1531915>
 - Goldstone, J. A. (2014). *Revolution: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.
 - Goldstone, J. A. & Bert, U. (2012). Putting Values and Institutions Back into the Theory of Strategic Action Fields. *Sociological Theory*, 30(1), 37- 47. <https://doi.org/10.1177/0735275112437161>
 - Goodwin, J. (2001). *No Other Way Out*. Cambridge University Press.
 - Gurr, Ted Robert. (1970). *Why Men Rebel*. Princeton University Press.

- Hill, Ch. (1975). *The World Turned Upside Down: Radical Ideas During the English Revolution*. London: Penguin.
- Huntington, S. (1991). *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*. Norman and London: University of Oklahoma Press.
- James, C. L. R. (2001/1938). *The Black Jacobins*. London: Penguin.
- Katz, M. (1997). *Revolutions and Revolutionary Waves*. New York: St Martin's.
- Kramnick, I. (1972). Reflections on Revolution: Definition and Explanation in Recent Scholarship. *History and Theory*, 11, 26-63. <https://doi.org/10.2307/2504623> <https://www.jstor.org/stable/2504623>
- Kurzman, Ch. (2003). The Post Structural Consensus in Social Movements. In Jeff Goodwin and James Jasper, (eds), *Rethinking Social Movements: Structure, Meaning, and Emotion*, Oxford: Rowman and Littlefield.
- Kurzman, Ch. (2008). *Democracy Denied, 1905-1915*. Harvard University Press.
- Lawson, G. (2004). *Negotiated Revolutions*. London: Ashgate.
- Lawson, G. (2005). Negotiated Revolutions: The Prospects for Radical Change in Contemporary World Politics. *Review of International Studies*, 31(3), 473-493. <https://doi.org/10.1017/S0260210505006595>
- Lawson, G. (2008). A Realistic Utopia? Nancy Fraser, Cosmopolitanism and the Making of a Just World Order. *Political Studies*, 56(4), 881-906. doi: 10.1111/j.1467-9248.2008.00735.x
- Lawson, G. (2016). Within and Beyond the "Fourth Generation" of Revolutionary Theory. *Sociological Theory*, 34(2), 106-127. <https://doi.org/10.1177/0735275116649221>
- Lawson, G. (2019). *Anatomies of Revolution*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Little, D. (1996). Causal Explanation in Social Science. *Southern Journal of Philosophy*, 34(S1), 31-56. <https://doi.org/10.1111/j.2041-6962.1996>

tb00810.x

- Merriman, R. B. (1938) *Six Contemporaneous Revolutions*. Jackson, Son and Company.
- Moghadam, V. (1997). Gender and Revolution. in John Foran, (eds), *Theorizing Revolution*, London: Routledge.
- Moore Jr. B. (1966). *Social Origins of Dictatorship and Democracy*. London: Penguin, nod: Harper.
- Motyl, A. (1999). *Revolutions, Nations, Empires*. New York: Columbia University Press.
- Palmer, R. R. (1959). *The Age of Democratic Revolution 1760- 1800*. Volume 1, Princeton University Press.
- Parsa, M.(2000). *State, Ideologies and Revolutions*. Cambridge University Press.
- Pettee, G. (1938). *The Process of Revolution*. New York: Harper and Brothers.
- Pige, G. (1975). Agrarian Revolution: Social Movements and Export Agriculture. in *Underdevelopment World*, New York: Free Press.
- Ritter, D. (2015). *The Iron Cage of Liberalism*. Oxford University Press.
- Ritter, D. (2019). The (R)evolution Is Dead, Long Live the (r) evolution! *Contention*, 7(2), 100-107. doi: <https://doi.org/10.3167/cont.2019.070206>
- Rudé, G. (1964). *Revolutionary Europe, 1783- 1815*. London: Fontana.
- Scott, J. C. (2012) *Tyranny of the Ladle*. London: *Review of Books*, 6 December, 34(23), 8- 21.
- Selbin, E. (2008). Stories of Revolution in the Periphery. in: John Foran, David Lane, and Andreja Zivkovic, eds, *Revolution in the Making of the Modern World*, London: Routledge.

- Selbin, E. (2010). *Revolution, Rebellion. Resistance: The Power of Story*, London: Zed.
- Sewell, W. (2005). *Logics of History*. Chicago University Press
- Skocpol, Th. (1973) A Critical Review of Barrington Moore's, Social Origins of Dictatorship and Democracy. *Politics and Sociology*, 4(1), 1- 34. <https://doi.org/10.1177/003232927300400101>
- Skocpol, Th. (1976). Explaining Revolutions, In Quest of a Social-Structural Approach. In Lewis A. and Larsen N. (eds), *The Use of Controversy in Sociology*, Macmillan: Free Press.
- Skocpol, Th. (1979). *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China*. Cambridge University Press.
- Slim, H. (2018). Regime collapse and revolution: A response to John Dunn. *Contention*, 6(2), 75-80.
<https://doi.org/10.3167/cont.2018.060206>
- Sohrabi, N. (2002). Global Waves, Local Actors: What the Young Turks Knew about Other Revolutions and Why It Mattered, *Comparative Studies in Society and History*, 44(1), 45-79. <https://www.jstor.org/stable/3879400>
- Sorokin, P. (1925). *The Sociology of Revolution*. Philadelphia: Lippincott.
- Stepan, A. & Linz, J. j. (2013). Democratization Theory and the "Arab Spring". *Journal of Democracy*, 24(2), 15-30. doi:10.1353/jod.2013.0032
- Stone B. (2013). *The Anatomy of Revolution Revisited*. Cambridge University Press.
- Taylor, M, ed. (1988). *Rationality and Revolution*. Cambridge University Press.
- Tilly, Ch. (1978). *From Mobilization to Revolution*. New York: McGraw-Hill.
- Tilly, Ch. (1990). *Capital, Coercion, and European States, AD 1990- 1992*. Oxford: Blackwell.

-
- Tilly, Ch. (1995). To Explain Political Processes. *American: Journal of Sociology*, 100(6), 1594- 1610. <https://www.jstor.org/stable/2782682>
 - Trimberger. E. K. (1978). *Revolution from Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru*, New Brunswick, NJ: Transaction Books.
 - Trotsky, L.(2007/ 1920). *Terrorism and Communism*. London: Verso University Press.
 - Wolf, E. (1969/1999). *Peasant wars of the twentieth century (2nd ed.)*. Oklahoma University Press.
 - Zagorin, P. (1973).Theories of Revolution in Contemporary Historiography. *Political Science Quarterly*, 88 (1), 23-52. <https://doi.org/10.2307/2148647> <https://www.jstor.org/stable/2148647>

COPYRIGHTS

©2023 by the authors. Published by Research Institute of Imam Khomeini and the Islamic Revolution. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>

